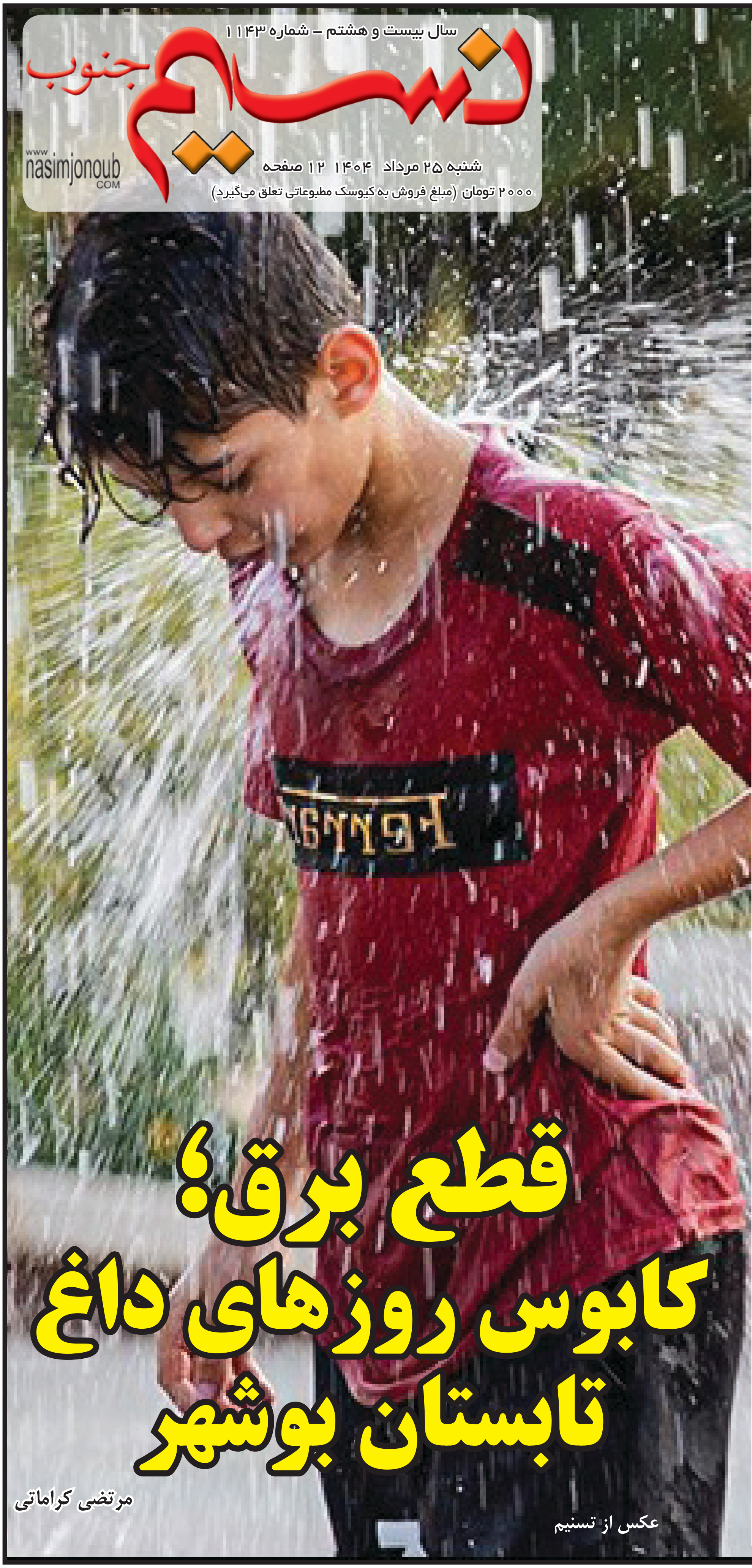
نسیم جنوب

سال بیست و هشتم - شماره ۱۱۴۳

www.nasimjonoub.com

شنبه ۲۵ مرداد ۱۴۰۴   ۱۲ صفحه

۲۰۰۰ تومان (مبلغ فروش به کیوسک مطبوعاتی تعلق می‌گیرد)





جدال؛ باید حقوقی و باید اخلاقی

عبدالخالق ماجدی



سه نوع شجاعت

حسین زیرراهی



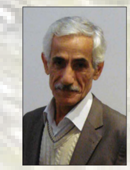
برگی از تاریخ روایت نشده وکالت در بوشهر

قاسم یاحسینی



ادامه تحصیل نه تنها مسیر شغلی مرا شکل داد، بلکه تاثیری عمیق در زندگی‌ام گذاشت

زیبا هوشیار



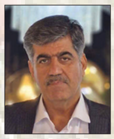
پن بازی؛ بازی محبوب پسرهای بوشهر قدیم

حسین موسوی‌نژاد



تیپ کت انگلیسی یا چوکیلی بوشهری

دکتر محمدرضا بلادی



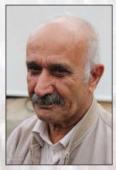
شبی در خلیج نایبند عسلویه

علی دباش



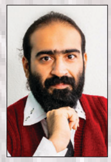
خبرنگاری در روزنامه مظفری چاپ بندر بوشهر در دوره قاجار

امید زاهد



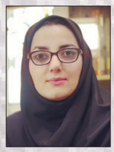
از دل رنج آموختم که در سختی‌ها باید صبور بود

گفت‌وگوی منتشر نشده با (شادروان) عبدالکریم قاسمی،



نگاهی نو به تنوع ریتمیک در موسیقی بوشهر

مهران حسین‌خانی



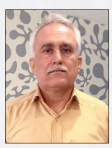
طعم زندگی: در ستایشِ قلیه‌ماهی

مریم فرخ‌نیا



لقب و صفت ارزش انسانی نیست

علی ابن رومی



آفت شعار و ارزش تدبیر

دکتر امان‌الله شجاعی

قطع برق؛ کابوس روزهای داغ تابستان بوشهر

مرتضی کراماتی

عکس از تسنیم

قطع چندین ساعته برق سایت‌های پرورش میگو!

قطع ۵ ساعته (از ساعت ۱۲ تا ۱۷) و مکرر برق (بیشتر در سایت شیف) با وجود مشکلات فراوان و دست و پنجه نرم کردن با بیماری، از دغدغه تولیدکنندگان میگو می باشد و هیچ کس هم پاسخگو نیست !!!

هرچند که امسال بعلت شرایط بیماری تمام مزارع فعال نیستند و قطعا مصرف برق هم بسیار پایین آمده اما در این وقت روز که پرورش‌دهندگان سعی بر رعایت مصرف داشته و همه دستگاه‌ها نیز خاموش کرده تا همکاری با اداره برق نموده باشند، قطع برق جدا از ایجاد مشکلات برای مزارع، ظلمی است بر «کارگران» زحمتکش که بار اصلی «تولید» بر دوش می کشند و در زمان « استراحت » آن‌ها صورت می گیرد!!!

توجه داشته باشید که این‌جا سرمایه‌گذاری هنگفت با ریسک بسیار بالایی صورت گرفته که جدا از مورد بیماری و دیگر مشکلات، این قطع برق می تواند ضربه سنگین و جبران‌ناپذیری در این هوای گرم به این موجود زنده و بسیار حساس و چرخه اقتصادی استان وارد نماید.

پرورش دهنده فلاکت زده!

برگزاری کارگاه آموزش بهداشت و سلامت ویژه دختران و بانوان عضو خیریه دارالاکرام بوشهر:

برگزاری کارگاه روش‌های مراقبت از سلامت جسم و روان

به همت دارالاکرام شعبه استان بوشهر و با همکاری مرکز بهداشت و آموزش و پرورش شهرستان، کارگاه آموزشی «بهداشت و سلامت بانوان» ویژه دختران و مادران سرپرست خانوار عضو این خیریه برگزار شد. این برنامه با حضور ۱۰۰ نفر از دختران و مادران عضو موسسه، در محل مرکز یاریگران زندگی وابسته به اداره کل آموزش و پرورش استان بوشهر برگزار گردید.

در این کارگاه، دکتر سودابه وحدت (پزشک باتجربه و مطرح استان بوشهر) و سمیرا حسینیان (کارشناس باتجربه مامایی از مرکز بهداشت شهرستان – مرکز جامع خدمات سلامت شهدا) به آموزش مباحث مرتبط با بهداشت فردی، سلامت زنان، پیشگیری از بیماری‌ها و ارتقای آگاهی‌های عمومی در حوزه مراقبت‌های بهداشتی پرداختند و محتوای آموزشی با هدف ارتقای کیفیت زندگی و آشنایی شرکت‌کنندگان با روش‌های مراقبت از سلامت جسم و روان ارائه شد.

این برنامه با حمایت و اسپانسری دو شرکت تولیدی، شامل شرکت صنایع زرین سلولز (برند مای‌لیدی، تولیدکننده محصولات بهداشتی بانوان) و شرکت دریا شایگان سیراف (تولیدکننده محصولات بهداشتی و تقویت‌کننده پوست و مو) و با همکاری شرکت آرادپخش امیری برگزار گردید.



در پایان، بسته‌های بهداشتی دریا شایگان به مادران و بسته‌های بهداشتی محصولات مای لیدی برای یک دورره شش‌ماهه به دختران اهدا شد.

غلامحسین کروبی، مدیر خیریه دارالاکرام شعبه بوشهر، در آغاز این رویداد ضمن قدردانی از همکاری مرکز بهداشت شهرستان، آموزش و پرورش، حامیان مالی و همیاران نیک‌اندیش، ابراز امیدواری کرد برگزاری چنین کارگاه‌هایی بتواند گامی مؤثر در ارتقای سلامت جامعه هدف و افزایش آگاهی دختران و بانوان عضو موسسه باشد.

این مراسم با حضور حقدوست، مدیر مرکز یاریگران زندگی و جلیلی، نماینده شرکت صنایع زرین سلولز (محصولات بهداشتی مای لیدی) برگزار شد و در پایان، لوح تقدیر به مدرسین و نمایندگان شرکت‌های حامی اهدا گردید.

برگزاری رویداد «معرفی رشته‌های دانشگاهی» در بوشهر



رویداد «معرفی رشته‌های دانشگاهی» با هدف آشنایی دانش‌آموزان با مسیرهای تحصیلی و حرفه‌ای آینده، در بوشهر برگزار شد. این رویداد با طراحی و اجرای پارمیدا منصوری و با همکاری کادر مدیریت دبیرستان شهید بهشتی، میزبان جمعی از دانش‌آموزان متوسطه اول و دوم، والدین، مشاورین و روانشناسان تحصیلی بود.

این رویداد با حضور جمعی از دانشجویان و فارغ‌التحصیلان رشته‌های متنوع دانشگاهی، فرصتی فراهم کرد تا شرکت‌کنندگان به ویژه داوطلبان کنکور سراسری پس از مرحله آزمون و پیش از انتخاب رشته، دانش‌آموزان پایه دهم و یازدهم برای انتخاب هدف تحصیلی و دانش‌آموزان متوسطه اول در آستانه انتخاب رشته دبیرستان بتوانند با تجربه‌های زیسته آشنا و از مسیرهای واقعی تحصیلی آگاه شوند.

کارشناسان مهمان برنامه، دانشجویانی از دانشگاه‌های معتبر کشور همچون صنعتی شریف، امیرکبیر، تهران، شیراز،خلیج‌فارس، علوم پزشکی‌های شیراز، هرمزگان و بوشهر و دیگر مراکز علمی، با ارائه محتوایی چون مسیرهای ورود به این رشته دانشگاهی، مدت زمان تحصیل، واحدهای درسی ورفرنس‌های علمی، پروژه‌های علمی و عملی، فضای ارزیابی تحصیلی، جایگاه علمی دانشگاه‌ها و تفاوت دانشگاه‌های ملی، پیام نور و آزاد، ادامه تحصیل و گرایش‌های تخصصی، تناسب جنسیتی و نیازمندی‌های رشته، آینده شغلی و درآمدزایی، فضای کاری، ارتقای شغلی و تحصیلی، تجربه‌های شخصی خود و همچنین تفاوت دیدگاه قبل و بعد ازورود در مورد رشته و محیط دانشگاه، تلاش کردند تصویری روشن‌تر از آینده تحصیلی و شغلی پیش روی مخاطبان قرار دهند.

استقبال از این برنامه بسیار چشمگیر بود و فضای تعامل و پرسش‌وپاسخ میان دانشجویان و دانش‌آموزان، به ایجاد انگیزه و شفافیت در مسیر انتخاب رشته کمک شایانی کرد. همچنین مخاطبین با اشتیاق خواهان برگزاری هر ساله رویداد بودند.

قدردانی از حمایت و همراهی علی تنگستانی مدیریت دبیرستان شهید بهشتی و همکاری دانشجویان رشته ریاضی و فیزیک؛ محمد صادق سلیمی مهندسی کامپیوتر، آرمین صداقت مهندسی شیمی، علیرضا دشتی مهندسی برق، عرشیا شاهی مهندسی معماری، امیرحسین بحرانی مهندسی عمران، سارینا منصوری فرد مهندسی شهرسازی، امیر مسعود عباسی سملی علوم مهندسی، علی نودین مهندسی صنایع، محمد مهدی احمدی مهندسی مکانیک، پویا بارانی مهندسی پزشکی، علی گیتی زاده آمار، سید احمد هاشمی‌زاده فیزیک، معصومه ثابت مهندسی شیلات و دانشجویان رشته تجربی؛شکوفه محمدپور پزشکی، امیر گرامی دندانپزشکی پرنیان شجاعی داروسازی، امیرضا حسینی فیزیوتراپی، سوگند سعادتمند علوم تغذیه، ملیکا تاج بخش کاردرمانی، فائزه سلیمی روانشناسی، علی محمدزاده هوشبری، علیرضا محمدی علوم آزمایشگاهی، محمدرضا وحیدی پرستاری.

برگزاری دوره «ارتباطات مؤثر و فنون مذاکره»



برگزاری دوره «ارتباطات مؤثر و فنون مذاکره» برای مدیران شعب بانک قرض‌الحسنه مهر ایران در استان بوشهر دوره آموزشی «ارتباطات مؤثر و فنون مذاکره» ویژه مدیران شعب بانک قرض‌الحسنه مهر ایران، به عنوان بخشی از برنامه آموزش ضمن خدمت، در سالن بانک مرکزی استان بوشهر برگزار شد.

در این دوره آموزشی، مطالب در قالب ۹ بخش و مجموعاً ۳۸۰اسلاید همراه با توضیحات کامل پیرامون استانداردهای رفتاری، ویژگی‌های افراد متشخص، اهمیت زبان بدن در ارتباطات، نحوه معرفی افراد در برنامه‌های رسمی، انواع ارتباط، اهمیت ارتباط موثر، موانع ارتباط، سبک‌های ارتباطی و نیز سبک های حل اختلاف، روش برخورد با اشخاص مسئله‌ساز، مدیریت تعارض، مدیریت ارتباط با مشتری و تکریم ارباب رجوع در بانک و اصول و فنون مذاکره، توسط حاجی پور مدرس گردشگری،تشریفات و مذاکره ارائه گردید و مورد استقبال شرکت کنندگان قرار گرفت.

جدال؛ باید حقوقی و باید اخلاقی

عبدالخالق ماجدی



بعد از خواندن کتاب «قرارداد اجتماعی» از ژان ژاک روسو احساس کردم که می‌بایست درباره فلسفه حقوق و مفاهیم حق و قانون مطالعه بکنم و به همین خاطر از دوستی حقوقدان راهنمایی خواستم. اولین کتابی که به من معرفی کرد «فلسفه حقوق» از دکتر کاتوزیان بود. بعد از خواندن مقدمه کتاب از او تشکر کردم ولی او قبل از همه چیز تذکر مهمی داد و گفت: از ابتدا متوجه یک تمایز باشید. قانون مقدس نیست، انسان مقدس است. چراغ قرمز سه نیمه شب در خیابان خالی مقدس نیست که بر آن سجده کنیم؛ وسیله‌ای است برای حفظ نظم و امنیت جوامع انسانی. پس قانون مقدس نیست و وسیله‌ای برای رفاه انسان و جوامع انسانی است نه آن‌که انسان‌ها در خدمت قانون باشند.

– چند روز پیش به‌عنوان مدعو در جلسه کمیته انضباطی دانشجویی شرکت کردم که با چهار ترم مشروطی براساس ضوابط و آیین‌نامه‌ها در حال اخراج بود. اعضای کمیسیون که دارای تخصص مهندسی بودند رای‌شان اخراج دانشجو بود ولی من و یکی از همکاران که علاوه بر تخصص مهندسی دانش و مطالعه اندکی در زمینه علوم انسانی داشتیم نظرمان این بود که مجددا فرصتی به او بدهیم چون که روند تحصیلی او نشان می‌داد که در حال بهبود بود ولی براساس اعداد و ارقام می‌بایست اخراج می‌شد. حامل کلکسیونی از حوادث و بلایا به صورت واقعی و مستند از فوت مادر و خواهر گرفته تا تصادف و مجروحیت بود. جدال در کمیته انضباطی، جدالی تاریخی بود که بارها در متون علوم اجتماعی دیده بودم؛ جدال علوم انسانی و اجتماعی با علوم طبیعی بود. بعد از انقلاب صنعتی و شروع مدرنیزاسیون، جوامع برای افزایش بهره وری و اقتصادی‌تر کردن کارها، تمام فعالیت‌های انسان را به عدد و رقم و نمودار تبدیل کردند. به عبارتی برای افزایش کیفیت، کمیت‌گرایی و اندازه‌گیری رایج شد. دانشمندان و اندیشمندان علوم انسانی و اجتماعی منتقد این جریان پوزیتیویستی رادیکال بودند و اظهار می‌کردند که ابعاد و جوانب روان‌شناختی و جامعه‌شناختی انسان را نمی‌توان به عدد و رقم و نمودار تبدیل کرد و این انسان‌ها هم‌چنین دارای باور و اعتقادات و تاریخ بسیار پیچیده‌ای هستند که این اعداد قادر به بازگویی و بازنمایی این وجوه نیستند.

– بعنوان یک دانش‌آموخته مهندسی منکر دستاوردها و پیشرفت‌های پوزیتیویستی نیستم چون‌که اعداد دروغ نمی‌گویند ولی در موضوع حقوق، در قیاس بین دو مکتب حقوقی یعنی حقوق طبیعی – تجربی پوزیتیویستی و حقوق طبیعی – سنتی تمایلم به حقوق طبیعی – سنتی بیشتر است. حقوقدانان پوزیتیویستی مثل هانس کلزن(۱۹۷۳–۱۸۸۱) براین باور بودند که برای شناخت واقعیِ جوهر و ماهیت حقوق، این علم را باید از علوم دیگر جدا ساخت زیرا علومی نظیر جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، اخلاق و سیاست که حقوق را احاطه کرده‌اند جزء ماهیت این رشته نبوده و تنها حقوق را از کشف جوهر حقیقی باز می‌دارند. بر پایه همین دیدگاه به تفکیک «هست‌ها» از «بایدها» پرداخته و معتقد است: هرچند حقوق، سرشار از بایدهاست اما «بایدِ حقوقی» از «بایدِ اخلاقی» متمایز است زیرا بایدِ حقوقی از ضمانت اجرا برخوردار است در حالی که بایدِ اخلاقی از این ضمانت اجرا و اجبار بهره مند نیست. از نگاه کلزن، بایدِ حقوقی را نمی‌توان بر مبنای ارزش‌ها سنجید چرا که حقوق بر زور و اجبار استوار است؛ ارزش‌ها را نمی‌توان به عنوان یک اصل، راهنما دانست. درباره قانون نمی‌توان گفت که قانون عادلانه است یا نه، عاقلانه است یا نه، چه باید باشد؟ بلکه قانون را باید گردن نهاد حتی اگر بر خلاف ارزش‌های جمعی و اخلاقی باشد.

– تفاوت چشمگیری بین مبانی علوم طبیعی و علوم اجتماعی وجود دارد و آن این است که علوم طبیعی براساس قوانین طبیعی و جبریات و مکانیسم ها کار می‌کند ولی علوم اجتماعی براساس اراده، قصد، منافع و باورهای موجودی به نام انسان! ولی علوم طبیعی هم از خطر جزمیات و اعمال نفوذ علایق سیاسی حاکمان و فرمانروایان در امان نبوده است. مورد تاریخی آن جدال گالیله بر سر حرکت زمین به دور خورشید است. اگر بخواهیم دلیل پیشرفت علوم طبیعی و دستاوردهای مهندسی و معالجات پزشکی را نسبت به عقب ماندگی علوم اجتماعی تبیین و تفسیر کنیم این است که این دستاوردها، «علاقه اجتماعی» قوی‌تری نسبت به خود جلب کرده و باعث جذب منابع شده است ولی علوم اجتماعی همیشه مورد تهدید حاکمان و سیاستمداران بوده است.

– دلیل علاقمندی حقوقدانانی مثل هانس کِلزن به علوم طبیعی – تجربی این بود که آن را از تعرضِ سیاست و اخلاق و مداخلات افراطی مصون نگه دارند. هم‌چنین او برای تعدیل انتقادات وارد شده بر نظریه حقوقی طبیعی – تجربی پوزیتیویستی، نظریه حقوقی معتدلی یا به قول خودش «نابی» تدوین کرد که نه مثل حقوق طبیعی – تجربی رادیکال (پوزیتیویسم محض) فقط براساس جبریات طبیعی و صرف طبع بشری باشد که در آن با «دولت کمینه» سروکار داریم که بعضا رویکرد لیبرالی رادیکال و بوی آنارشیسم و فردگرایی رادیکال و استبداد فردی به مشام می‌رسد و نه مثل حقوق طبیعی – سنتی باشد که در تعرض و مداخله دائمی حاکمان و سیاست و اخلاقیات جمعی است که در آن با «دولت بیشینه» سروکار داریم که فرد تحت انقیاد و جباریت ساختارها و حاکمان است و رویکرد توتالیتری و استبدادی دارد و به نوعی با یک استبداد جمعی در ظاهر مواجهه‌ایم ولی در واقعیت در زیر پوست آن، همان استبداد فردی حکمرانی می‌کند؛ به نام جمع ولی به کام فرد. نظریه حقوقی معتدل هانس کِلزن تا حدودی گرایش به راست دارد یعنی به نظریه حقوقی طبیعی – تجربی(پوزیتیویستی) تمایل بیشتری دارد ولی نسبت به چپ که شدیدا تحت تاثیر کل گرایی و جامعه‌شناختی است گارد شدیدی دارد. در واقع نظریه حقوقی او رویکردی کانتی و هگلی متقدم دارد که چیزی است میانه جان لاک از طرف راَست و هگل متاخر یا مارکس از طرف چپ؛ ولی جهت گیری او به طرف جان لاک است و نه هگل متاخر.

– به عنوان یک معلم نمی‌توانستم نسبت به بایدهای اخلاقی بی‌تفاوت باشم. دستورالعمل‌ها و آیین‌نامه‌های انضباطی دانشجویی، بین دانشجویی از فلان روستای محروم کشور و دانشجویی از مناطق برخوردار کشور نمی‌تواند تفاوتی قائل باشد. باید را از آنچه هست جدا می‌کند و حکم اخراج را پس از چهار بار مشروطی صادر می‌کند و حکمش را متصل به ارزش‌های اخلاقی و رعایت انصاف و عدالت نمی‌کند و نسبت به این «بایدهای اخلاقی» بی‌اعتناست. آن‌چه «هست» چهار بار مشروطی دانشجوست و بایدهای اخلاقی که همان توجه به شرایط انسانی این دانشجوی محروم که در فاصله کوتاهی مادر و خواهرش را از دست داده و با فاصله اندکی تصادف شدیدی هم کرده است نمی‌تواند معیار حقوق پوزیتیویستی باشد چون‌که بصورت عملی «امکان» در نظر گرفتن چنین ملاحظاتی در زمان تنظیم، تدوین و تصویب «قوانین موضوعه» و دستورالعمل‌ها وجود ندارد. البته نظر حقوقدانان پوزیتیویست مبنی بر این که ارزش‌ها و اخلاقیات نمی‌توانند مبنای اعتبار و استناد قوانین وضعی باشند از لحاظ مبانی حقوقی حرف درستی است ولی از منظر یک معلم، همیشه برای انسان امکان آغازگری و تولد دوباره وجود دارد و اساسا تطبیق و تلفیق نظام تعلیم و تربیت و نظام حقوقی کار بسیار دشواری است.

زندگی آگاهانه

سه نوع شجاعت

حسین زیرراهی – مدرس مهارتهای توسعه فردی



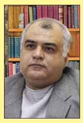
در فرهنگ عامه شجاعت یعنی نترسیدن از شرایط خطرناک یا جرات رویارویی با قوی‌تر از خود. در حالی که مفهوم ترس در روانشناسی کمی گسترده‌تر است. طبق تعریف فوق ترس جایی است که برای ما خطر جانی دارد. ولی ما دقیقا در شرایطی که هیچ خطر جانی هم برای‌مان ندارد ترس را تجربه می‌کنیم. شجاعت سخنرانی در جمع، یادگیری یک مهارت جدید، انجام یک کار قدیمی به روشی جدید، استقبال از فناوری‌های نو، تغییر شغل، درخواست کردن، پیشنهاد دادن و ... . آدام گرانت نویسنده کتاب توانمندی‌های نهان سه نوع شجاعت برای رشد و توسعه توانمندی‌های فردی ضروری می‌داند: کنار گذاشتن روش‌های آشنا، مبارزه قبل از آمادگی و نترسیدن از اشتباه.

کنار گذاشتن روش‌های آشنا. اگر همیشه کاری را به همان شیوه قدیمی انجام می‌دهید به این معنی است که شهامت امتحان شیوه‌های جدید را ندارید. در واقع شما جرات به چالش کشیدن مغزتان را ندارید. برای نمونه در نرم‌افزار اکسل همواره یک کار را به چندین روش می‌توان انجام داد. مثلا در محاسبه عددی یک عملیات را حداقل با چهار پنج شیوه فرمول‌نویسی می‌توان انجام داد. اگر شما فقط یکی از فرمول‌ها را بلد باشید و همیشه از همان فرمول استفاده کنید فرصت یادگیری فرمول‌های جدید را از خود سلب کرده‌اید. این موضوع در مورد هر نوع حل مسأله‌ای صادق است. از تعمیر یک وسیله گرفته تا چالش‌های تصمیم‌گیری مدیرعامل یک هلدینگ بزرگ.

مبارزه قبل از آمادگی. بله ما می‌ترسیم بدون آمادگی وارد هر مبارزه‌ای شویم. متاسفانه یکی از بزرگترین موانع موفقیت همین است. اگر قصد دارید اول آماده شوید بعد کاری را شروع کنید این قول را از من داشته باشید که هیچ‌وقت آماده نخواهید شد. چون فقط در حین مبارزه است که آماده می‌شوید. یادگیری زبان، نواختن ساز، مهارت‌های رایانه‌ای، مهارت‌های شغلی و بی‌شمار مهارت دیگر فقط حین اجرا و انجام واقعی رشد می‌کند نه با تمرین صرف. من به جویندگان کار می‌گویم اگر فقط ۳۰ درصد کاری را بلد هستید برای آن شغل اقدام کنید. ولی اخیرا فکر می‌کنم ۳۰ درصد آمادگی هم برای برخی مشاغل زیاد است. نترسید! بدون آمادگی کار مورد نظر خود را شروع کنید. آمادگی قبل از شروع فقط به کامل گرایی ختم می‌شود.

نترسیدن از اشتباه. مسیر موفقیت دقیقا از دل اشتباه کردن و شکست خوردن می‌گذرد. آدم‌های موفق به این دلیل موفق شده‌اند که شجاعت اشتباه کردن داشته‌اند. متاسفانه فرهنگ سنتی ما اشتباه کردن و شکست را نمی‌پذیرد. درحالی که کودک انسان با اشتباهات زیاد زبان و راه رفتن را یاد می‌گیرد ولی به محض ورود به مدرسه والدین انتظار دارند فقط نمره ۲۰ بگیرد. اگر در کودکی به فرزندمان اجازه خراب کردن ندهیم در بزرگسالی شجاعت یادگیری یک مهارت یا اقدام برای یک شغل جدید را نخواهد داشت. راستی می‌دانید چرا بچه‌های کوچک در کار با کامپیوتر یا گوشی هوشمند این‌قدر سریع هستند؟ چون از خراب کردن و آسیب زدن به گوشی والدین خود نمی‌ترسند. هر لینکی که می‌بینند بر روی آن کلیک می‌کنند. در واقع با خراب کردن یاد می‌گیرند.

برگی از تاریخ روایت نشده وکالت در بوشهر



نوشته: سیدقاسم یاحسینی

تقدیم به آقای محمد نیک‌فر

دو، سه ماهی است با کمک دخترم، خانم سیده فاطمه یاحسینی، مشغول تحقیق و نگارش بخشی از تاریخ حقوق و قضای زنان بوشهر از عصر پهلوی اول و دوم تا امروز هستیم. قالب کار، چنین است که دخترم، حدود صد پرسش محوری را در این باره، پیش روی من گذاشته و مرا واداشته درباب تک تک این پرسش‌ها تحقیق و پُرس و جو کنم. این در حالی است که تا امروز، حتی گام‌های اولیه و ابتدایی نیز در زمینهٔ تدوین و نگارش تاریخ حقوق و قضا در بوشهر، از عصر قاجار و پهلوی اول و دوم گرفته تا دوران جمهوری اسلامی ایران، برداشته نشده است و موضوع به زمین، بلکه کوهستانی، ناهموار می‌ماند که رهرو، باید برای دو متر پیش روی، زمین پیش رویش را کوبید و یا آماده طریق مشی کند!

چندین سال پیش، روزی به دیدن دوست محقق و مورخ جناب دکتر غلامحسین نظامی، به دفتر ایشان، واقع در سازمان اسناد ملی بوشهر رفتم. با هم طبق معمول، دربارهٔ کارهای مختلفی، ازجمله جدیدترین اقدامت ایشان برای گردآوری اسناد مربوط به بوشهر، صحبت کردیم. از جمله، ایشان به من مژده داد که با دادگستری بوشهر توافق نامه‌ای امضا کرده تا کلیه پرونده‌های راکد در بایگانی این اداره کل را برای در اخیار قرار گرفتنِ عموم، به سازمان خود، منتقل کند. از این خبر واقعاً خوشحال شدم، زیرا می‌دانستم که بخش مهمی از تاریخ اجتماعی و قضایی بوشهر، در خلال قرائت و بهره‌برداری از همین پرونده‌ها باید کشف، بازخوانی، تحلیل و ارائهٔ شود.

در ممالک اروپایی و آمریکا، معمولاً سالانه، صدها تحقیق براساس پرونده‌های بسته شده (مخدومه) دادگستری انجام می‌شود و جامعه‌شناسان، روان‌شناسان، جُرم‌شناسان، حقوق‌دانان، مورخان، رمان‌نویسان، داستان‌نویسان، برنامه‌سازان رادیو، فیلمنامه نویسان، سریال‌سازان و ده‌ها مرکز و نهاد دولتی و خصوصی از این پرونده‌ها برای کارهای علمی و پژوهشی و آفرینش‌های هنری و دراماتیک خود استفاده می کنند.

باری... در خلال تحقیق درباب تاریخچه حضور زنان بوشهری در امر قضا و حقوق، متوجه یک فقدان عظیم


وزارت عدلیه
احصائیه امور قضائی
اجازه داده میشود که با رعایت قوانین و
نظامات مربوطه در محاکم صلح و بدایت و استیناف
وکالت نماید رئیس احصائیه امور قضائی
تبصره : این جواز تا فروردین ۱۳۰۹ معتبر و بدون تمبر و عکس از درجه اعتبار ساقط است

جواز وکالت در بوشهر، ۱۳۰۷ش.

ـ نخستین زنی که به عنوان کارمند اداری، جذب عدلیه/دادگستری بوشهر شد چه خانمی و در چه سالی بود؟

ـ اولین وکیل عدلیه در تاریخ دادگستری بوشهر چه فردی بود؟

ـ بوشهر در عصر رضاشاه، چند قاضی داشته است؟ چه نام داشتند؟

ـ بوشهر در عصر رضاشاه چند وکیل تذکره‌دار داشته است؟ چه نام داشته‌اند؟

ـ نخستین خانمی که از دادگستری بوشهر بازنشسته شد، چه نام داشت؟ و...

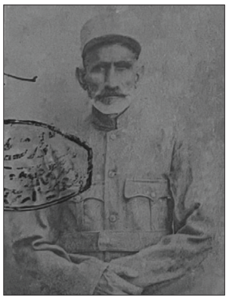
شاید حدود پنجاه پرسش ریز و درشت است که من در خلال تحقیق چند ماهه اخیرم درباب وضعیت حقوقی و قضایی زنان و مردان بوشهر، برایم پیش آمده، که هنوز نتوانسته‌ام برای اکثر آن‌ها پاسخی، هر چند اولیه و اجمالی، پیدا کنم.



از سمت چپ: زایرمحمد، سلطنت و رباب، دخترانش، عباسعلی نیک‌فر، فرزند ارشدش، شیخ علی هراتی. نفر نظامی ایستاده نیز نگهبان و بادیگارد آخوند زایرمحمد، به نام سهراب، است. این عکس در اواخر عصر قاجار و در بوشهر گرفته شده است.

در چنین وضعیت آشفته، بدون آرشیو و تاریکی، هر سند، عکس، برگ هویت، تذکره و ... مربوط به قضا و حقوق در بوشهر که فراچنگ باید، مغتنم و از نظر تاریخی ارزشمند است.

چند روز پیش، آقای محمد نیک‌فر، در کانال خاطرات نویسندگان جنوب هفته‌نامهٔ نسیم جنوب، سه قطعه عکس از پدر بزرگش مرحوم آخوند زایرمحمد به اشتراک گذاشت که از ارزش تاریخی خاصی برای تاریخ حقوق و به خصوص پیشینهٔ وکالت در عهد پهلوی اول در بوشهر برخوردار است.



من پس از انتشار این عکس‌ها، با ایشان در روز هفتم مرداد ماه سال جاری، ۱۴۰۴، از طریق واتس آپ تماس گرفتم. از ایشان تقاضا کردم تا اطلاعاتی درباب پدربزرگشان به من بدهند. اطلاعاتی که دادند، هر چند کم، اما بسیار ارزشمند بود. درباب پدر بزرگشان گفت: «تاریخ تولد و فوت آخوند زایرمحمد را نمی‌دانم. اصالتاً اهل زیارت ساحلی و مقیم محله جبری، مثل اکثر اهالی زیارت ساحلی، در بوشهر بود. همسرش عذرا زرقانی، زنی از اهالی زرقان فارس بوده است. چهار فرزند داشت. دو دختر، سلطنت و رباب و دو پسر به نام‌های عباسعلی و علی. (علی پدر بنده است.) زایرمحمد احتمالاً حوالی سال ۱۳۱۰ یا ۱۳۱۱ فوت کرده است. قبرش در قبرستان عمومی بوشهر، محل بیمارستان فاطمه زهرا کنار رستوران قوام، بوده که از بین رفته است. قبر همسرش عذرا نیز در محمدباقر بوشهر است.

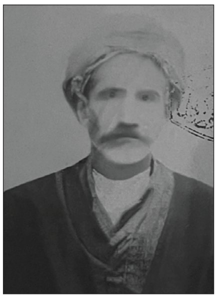
در آلبوم خانوادگی پدرم عکسی هست که مربوط به پیش از ۱۳۰۰ شمسی است. در این عکس عموی بزرگم عباسعلی و دو نفر از عمه‌هایم، سلطنت و رباب، دیده می‌شوند. همهٔ کسانی که در عکس هستند، سال‌هاست فوت کرده‌اند. پدرم، علی نیک‌فر، متولد سال ۱۳۰۱ ش. بوده و بنابر این در این عکس حضور ندارد!

آقای محمد نیک‌فر درباره پیشینهٔ وکالت پدر بزرگش گفت: «به درستی نمی‌دانم پدر بزرگم از چه تاریخی به شغل وکالت مشغول بوده است. اما در آرشیو خانوادگی ما سه قطعه تذکره، متعلق به سالهای ۱۳۰۷، ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ خورشیدی بود که نشان می‌دهد در این سه سال، آخوند زایرمحمد به شغل وکالت اشتغال داشته است. چندی پیش، من این سه تذکره، همراه با چند سند و عکس دیگر را به دکتر عبدالکریم مشایخ دادم تا در آرشیو و موزه مرکز ایرانشناسی شعبه بوشهر نگهداری کند.»

به لحاظ تاریخ حقوق و قضا در بوشهر و صدور تصدیق و تذکره برای وکلا، با تکیه بر این سه سند، روشن می‌شود که عدلیه برای وکلای بوشهر، جواز صادر می کرده است. امریِ که بعدها توسط کانون وکلا، مرسوم شد.

ضمناً دقت در عکس‌های مربوط به جواز سال ۱۳۰۷ با جوازهای ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ یک موضوع اجتماعی/اداری را مشخص می کند و آن اِعمال قانون منع بر سر گذاشتن عمامه و بر سر نهادن کلاه، موسوم به کلاه پهلوی، است. این دو عکس، برای پژوهندگان لباس مردان در بوشهر، کلاه و به خصوص تاریخ کاربرد کلاه پهلوی در نیمه اول عصر حکومت رضاشاه پهلوی در بندر بوشهر، سند تصویری جالب و قابل توجهی است.

درپایان، آقای محمد نیکفر در باب پدرشان گفت: «پدرم علی نیک فر، متولد ۱۳۰۱ بوده است. در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۶ کارمند اداره دارایی بوشهر بود. (سر دفتر اداره دارایی بوشهر بود.) سال ۱۳۸۸ و در سن هشتاد و هفت سالگی فوت کرد. آقای اسدی عکسی از ایشان داشتند که در گروه خاطرات نسیم جنوب گذاشتند و من برای نخستین بار، من این عکس را در این کانال مشاهده کردم.



عمویم عباسعلی نیکفر نیز، که دبیر زبان انگلیسی بود، نقش پُررنگی در تشکیل و گسترش سازمان پیشاهنگی بوشهر داشت. ایشان در زمان رضاشاه، فرمانده میدان بود. عکس جالبی هم از او موجود است.»



بر این باورم که اگر دیگر افرادی که هر سند و مدرکی در آلبوم‌ها و آرشیوهای خانوادگی خود دارند، آن عکس‌ها و اسناد را مثل جناب محمد نیکفر، به اشتراک بگذارند، کم‌کم زمینه را برای یک تحقیق خوب و دست اول علمی درباب تاریخ اجتماعی، زنان، اداری و سیاسی بوشهر فراهم می‌کنند. ایدون چنین باد...

روایت دختران دبیرستان شاهدخت؛ قصه پریان دریایی آب‌های آرام (۳)

به کوشش جمیل رزمی



ادامه تحصیل نه تنها مسیر شغلی مرا شکل داد، بلکه تاثیری عمیق در زندگی‌ام گذاشت

مصاحبه با زیبا هوشیار، از نخستین فارغ‌التحصیلان دبیرستان شاهدخت در بوشهر

زمان برایم به سرعت می‌گذرد و فرصت چندانی برای نوشتن ندارم. به لیست نخستین فارغ‌التحصیلان دبیرستان شاهدخت بوشهر نگاهی می‌اندازم و یک علامت جلو اسمش می‌گذارم. شماره‌اش را پیدا می‌کنم. او را در قامت رسای یک وکیل دعاوی می‌بینم. او در دادگاه مطبوعات به عنوان وکیل مدافع مطبوعات بوشهر، به خصوص نسیم جنوب، به دفعات حضور یافت و از مظلومیت و حقانیت اهالی قلم دفاع جانانه‌ای کرده است. او وکیل اهل قلم است؛ در هر کجای بوشهر که می‌خواهد باشد، هرگاه برای یکی از اهالی قلم مشکلی پیش آید و او را بخوانند، به سرعت خودش را می‌رساند و هر کاری که از دستش برآید، اعم از مشاوره حقوقی، وکالتی و یا هر کاری که بتواند برای دفاع و صیانت از ساحت مقدس قلم انجام دهد و هیچ‌گاه کوتاهی نکرده است. شماره‌اش را می‌گیرم و خودم را معرفی می‌کنم و از ایشان دعوت می‌کنم تا در بازآفرینی خاطرات دختران تحصیل‌کرده بوشهری هم‌عصرش به من کمک کند و او با طیب خاطر درخواست مرا می‌پذیرد.

- خانم هوشیار، لطفاً خودتان را برای خوانندگان نسیم جنوب معرفی کنید و درخصوص وضعیت آموزش در آن زمان به هر نحوی که صلاح می‌دانید توضیح دهید.

- با سلام خدمت خوانندگان خوب نسیم جنوب، زیبا هوشیار هستم. من در سال ۱۳۴۷ وارد دبیرستان شاهدخت شدم. آن زمان که من به سن دبیرستان رسیدم، در بوشهر دو تا دبیرستان دخترانه به نام‌های «شاهدخت» و «ایراندخت» وجود داشت. دبیرستان شاهدخت، که من در آن تحصیل کردم، تازه‌تأسیس بود و تنها رشته طبیعی ارائه می‌داد. این دبیرستان از دبیرانی برجسته و باسواد بهره می‌برد که نقش موثری در ایجاد انگیزه برای ادامه تحصیل در میان دختران به وجود می‌آوردند. در آن سال‌ها، رشته ریاضی برای دختران وجود نداشت و تنها تعداد اندکی از دانش‌آموزان دختر که علاقه‌مند به ادامه تحصیل در این رشته بودند، اجازه یافتند تا در دبیرستان پسرانه سعادت به صورت مختلط تحصیل کنند. اما این وضعیت دیری نپایید و آنان ناچار به بازگشت به رشته طبیعی شدند.

- در آن شرایط که خیلی از خانواده‌ها با تحصیل دختران مخالف بودند، چه کسانی مشوق شما در ادامه تحصیل بودند و شما را مورد حمایت قرار دادند؟

- در مورد حامیان اصلی من در تحصیل باید عرض کنم، من در یک خانواده پرجمعیت رشد کردم که والدینم اهمیت بسیاری به تحصیل فرزندان خود می‌دادند. مادرم، به دلیل داشتن چند فرزند دانشجو به طور هم‌زمان، به عنوان مادر نمونه بوشهر انتخاب شدند. در آن دوران، تعداد کمی از دختران به ادامه تحصیل پس از دیپلم علاقه‌مند بودند، چرا که بیشتر آنان پس از پایان دبیرستان ازدواج می‌کردند.

- لطفاً کمی از وضعیت آموزش در آن دوران برای‌مان صحبت کنید.

- در آن موقع، اساتید برجسته‌ای هم‌چون زنده‌یاد آقای فخرایی، زنده‌یاد آقای علی برازجانی، زنده‌یاد آقای مهیمنی، زنده‌یاد خانم صابر و خانم صفوی در دبیرستان ما تدریس می‌کردند و با دلسوزی و تعهد، انگیزه‌ای قوی برای ادامه تحصیل در ما ایجاد کردند. ما گروهی از دوستان بودیم که جزو دانش‌آموزان ممتاز کلاس به شمار می‌رفتیم و به جای رقابت، همواره به یکدیگر کمک می‌کردیم.



در خانواده، بیشترین انگیزه برای ادامه تحصیل در من شکل گرفت. پدرم همیشه مرا به تحصیل در دانشگاه تشویق می‌کرد و مادرم نیز به ویژه بر یادگیری زبان انگلیسی تأکید داشت. برادرم نخستین فرد از خانواده ما بود که وارد دانشگاه شد؛ با روایت خاطراتش از زندگی دانشجویی، علاقه و اشتیاق ما را به تحصیلات عالی افزایش می‌داد.

- برای ما از مسیر راهیابی‌تان به دانشگاه صحبت کنید.

- از آن جایی که من در امتحانات نهایی دبیرستان، نفر دوم استان بوشهر شدم، به همراه چهار دانش‌آموز دیگر، بورسیه تحصیل در دانشگاه بین‌المللی پهلوی را دریافت کردم. رشته اقتصاد کشاورزی برای من انتخاب شد و تحصیل در این دانشگاه به زبان انگلیسی انجام می‌شد که کار را برای بسیاری از دانشجویان، از جمله من، دشوار می‌کرد.

پس از یک سال، در کنکور مجدد شرکت کردم و در رشته شیمی دانشگاه فردوسی قبول شدم، اما تصمیم به ثبت‌نام نگرفتم. در سال بعد مجدداً در کنکور شرکت کرده و در رشته حقوق قضایی دانشگاه ملی پذیرفته شدم.

- زندگی در یک شهر دیگر چه مشکلاتی را برای شما به دنبال داشت؟

- از مهم‌ترین مشکلاتی که می‌توانم از آن‌ها یاد کنم، وجود دشواری‌های مالی و نبود خوابگاه در دانشگاه ملی بود و من مجبور شدم که با تدریس زبان انگلیسی، هزینه‌های تحصیل خود را تأمین کنم. متأسفانه، دوران تحصیلم با تعطیلی ناشی از انقلاب فرهنگی همراه شد که فرایند آموزش را طولانی‌تر کرد.

- ممکن است بفرمایید که پس از اخذ مدرک دانشگاهی چه اتفاقاتی در زندگی شخصی برای شما رقم خورد؟

- من پس از پایان تحصیلاتم به عنوان کارشناس حقوقی، در بانک صادرات مشغول به کار شدم و تنها کارمند بانک در استان بوشهر بودم که تحصیلات دانشگاهی داشت. هم‌چنین، پیشنهاد تدریس در دانشگاه آزاد به من داده شد. امروز افتخار دارم که به عنوان دومین زن وکیل در بوشهر و نخستین وکیل مطبوعاتی استان، در اولین دادرسی مطبوعاتی با حضور هیئت منصفه، وکالت پرونده نسیم جنوب را بر عهده داشته‌ام.

- شما چرا از میان این همه رشته‌های دانشگاهی، حقوق را انتخاب کردید و آیا از شغل‌تان راضی هستید؟

-بله، به نظر من انتخاب رشته حقوق تصمیمی آگاهانه و بر اساس علاقه شخصی بود و این انتخاب نقش بسزایی در مسیر حرفه‌ای من داشته است. ادامه تحصیل نه تنها مسیر شغلی من را شکل داد، بلکه تاثیری عمیق در زندگی‌ام بر جای گذاشت و به من امکان داد که سهمی در ارتقای جایگاه زنان در جامعه داشته باشم.

- خانم هوشیار، لطفاً بفرمایید که شما به عنوان نسلی از دختران تحصیل‌کرده بوشهر، نسبت به تربیت و آینده فرزندان‌تان چه چیزی را بیشتر مد نظر داشتید؟

- واقعیت این است که من در زندگی شخصی‌ام، چیزی که به عنوان یک اصل بعد از ازدواج برایم مهم بود و هست، تربیت فرزندان و فراهم نمودن آرامش در خانواده است. به همین علت در قبول پرونده‌های قضایی وسواس داشتم و اصراری در داشتن پرونده‌های متعدد نداشتم و بیشتر وقتم را در خانواده و سفرهای داخلی و خارجی برای رشد و توسعه فکری خودم و فرزندانم صرف می‌کردم. من با یکی از هم‌دانشکده‌ای‌هایم ازدواج کردم و پسرم رشته حقوق قضایی را انتخاب کرد و بعد از بازنشستگی پدرش در سمت سردفتری، حرفه پدر را ادامه داد. دختر هنرمندی دارم که با وجود تحصیل در رشته بیولوژی و فارغ‌التحصیل شدن در آن، رشته مورد علاقه‌اش یعنی طراحی طلا و جواهر را ادامه داد و خوشبختانه در این حرفه موفق هستند. ملاک من در تربیت فرزندانم، رسیدن به شغل و منصب نبود و خدا را شکر توانستم در حد توانم انسان‌های باشرف، مردم‌دوست، بااخلاق و راستگو و خواهان پیشرفت و تکامل (به گواهی اطرافیان و نزدیکان) تربیت کنم و این دو نعمت برایم افتخار است.

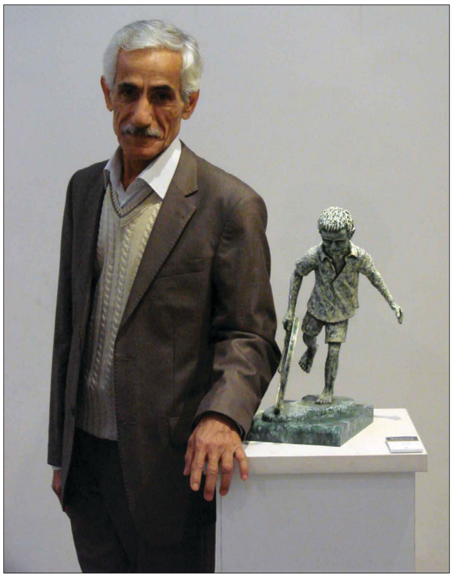
- خانم هوشیار، گفتگوی من با شما به پایان رسید. اگر حرف خاصی دارید، بفرمایید.

-در شرایطی که احساس می‌کنم شهر و استانم همچنان بو و طعم محرومیت را با تمام وجود احساس می‌کند، با وجود این محرومیت‌های اجتماعی، می‌توانیم پا به پای مردان، موفق و موثر در موقعیت‌های عالی اجتماعی و حتی سیاسی حضور داشته باشیم. علاوه بر این، در راستای مسئولیت مادر بودن، فرزندان خوبی را برای جامعه تربیت کنیم تا ماحصل سال‌ها تلاش مردم این دیار برای آبادانی به بار بنشیند.

*** از خانم هوشیار خداحافظی می‌کنم تا دوباره قلم را برای یک خاطره‌نویسی دیگر آماده کنم.**

پن بازی؛ بازی محبوب پسرهای بوشهر قدیم

حسین موسوی‌نژاد



"پن بازی" یکی از بازی‌های مرسوم در بوشهر قدیم بوده که مثل فوتبال بین پسر بچه‌ها محبوبیت خاصی داشته است.

این بازی شباهتی به چوگان داشته و معمولاً وسایل مورد نیاز آن توسط خود بچه‌ها و بدون صرف هزینه تهیه می گردیده است.

در این اثر نقاشی شده، سعی شده علاوه بر نمایش یکی از فضاهای بازی، تعدادی از المان‌های معماری سنتی بوشهر مانند کوچه‌های تنگ و بلند، که کنسول‌های چوبی بیرون زده از طبقات فوقانی ساختمان‌های مجاور، بر آن‌ها سایه انداخته، یا دیوار کوتاه وخشکه چین از سنگ‌های رسوبی که به صورت تکیه‌گاهی، خرمن گل‌های بگنویلا (گل کاغذی)را بر روی شانه‌های خشن خود نگه داشته است.

هم‌چنین چشم انداز جوی فاضلابی که به تبع شیب مسیر، از کوچه‌های تنگ و تاریک، آهسته و پیوسته خود را به میدان خاکی شهر می‌رساند.

پسر بچه‌های برهنه پای و بی خیال از همه درد و رنج ومحرومیت‌های زندگی، که فقط سودای برنده شدن در سر می‌پرورانند در زیر تابش آفتاب گرم نیمه روز تابستانی سعی می کنند با قدرت تمام با گرز خود (چوب دستی شبیه چوگان که از ساقه میانی برگ درخت نخل ساخته‌اند) به «گوی» (توپی که از کهنه پارچه‌های بی‌مصرف درست شده و دور آن‌را با نخ، گلچه زده تا گردی آن را حفظ شود) ضربه بزنند. و در پایان برای رفع خستگی، خودرا به دریا می‌زنند و دسته جمعی می‌خوانند:

پن برديم ظلم آباد

سی خاطر موین غباد...

در آخر،کلامم را با ذکر شعری ازمولانا زینت می‌دهم:

گوی منی ومیدوی در چوگان حکم من

در پی توهمی دوم گر چه که می‌دوانمت

این بازی چه‌قدر به زندگی ما انسان‌ها شباهت دارد. در طول عمر عادت داریم که گوی آرزوهای‌مان را به ضرب چوب چوگان به دور دست‌ها پرتاب و سپس دربدر به دنبالش دوان هستیم و این بازی زندگی است که تا پایان عمر ادامه دارد.

در پایان لازم دیدم چگونگی اجرای بازی «پن بازی» را در این‌جا به اختصار برای علاقمندان بازگو نمایم.

تا آن‌جا که یاد دارم این بازی در تمام محله‌ها بین پسر بچه‌ها رایج بوده، چنان‌چه در تشریح و یا نحوه اجرای بازی روایات متفاوتی در افوا دیده می‌شود، به دلیل تفاوت در نوع نگاه راویان و یا اعمال سلیقه بچه‌ها در طول بازی بوده است. به همین دلیل توصیفی که از صحنه‌های بازی مذکور در این‌جا از نظر مخاطبین محترم خواهد گذشت منحصر به فرد نبوده و روایات دیگری نیز از این بازی از منابع دیگر می‌توان دید و یا شنید.

بچه‌ها، چوب به دست توی میدان جمع می‌شدند. این چوب شبیه چوب چوگان بود که به آن «گرز» یا «تاپول» هم می گفتند. معمولا از ساقه میانی برگ نخل تهیه می‌شد، برای شروع بازی ابتدا از طریق یارگیری به دو دسته مساوی تقسیم می‌شدند وسپس دو کوچه باریک و تقریبا متقابل در دو طرف میدان به عنوان دروازه انتخاب می کردند. توپ یا گوی دست‌سازی که



عنوان : پن بازی

اندازه :۸۰×۶۰ سانتیمتر - تکنیک: رنگ روغن،برجسته روی چوب

سال: ۱۳۸۹ - حسین موسوی‌نژاد

توسط خود بچه‌ها درست می‌شد و تقریباً به اندازه توپ گلف یا کمی بزرگ‌تر وسط میدان قرار می گرفت و سپس با اولین ضربه چوب، بازی آغاز می گردید. دو گروه تلاش می کردند که در طول بازی گل بیشتر وارد دروازه حریف نمایند و در آخر از روی تعداد گل‌های ردوبدل شده برنده بازی تعیین می گردید.

ناگفته نماند در طول بازی کنترل و پرتاب تو پ فقط به وسیله چوب انجام و هر گونه تماس دست با آن ممنوع بود. جالب آن‌که هیچ‌گاه عنصر زمان در بازی‌ها، مرسوم و مطرح نبود بلکه این خستگی، تشنگی و یا گرسنگی بود که بچه‌ها را از پا در می‌آورد و یا تاریکی هوا که با غروب آفتاب همه جا را فرامی‌گرفت، پایان بازی را نوید می‌داد.

نوع دوم اجرای پن بازی ...

بعضی اوقات اراده بر این قرار می گرفت که بازی پن را به خارج از شهر و در مسیری طولانی برده شود.

با توجه به خواست و آمادگی قبلی بچه ها، میدان را فقط به عنوان مبدا و نقطه آغازین بازی تلقی و مقصد، جایی خارج از شهر که قبلا بر سر آن به توافق رسیده بودند پایان می‌پذیرفت. پس از تعیین مقصد، بچه‌ها می‌بایست مسیر حرکت را مشخص می‌کردند تا گروهی که قوی‌تر بودند وتوان بیشتری برای هدایت توپ داشتند، در مسیر از پیش تعیین شده پن را به حرکت درآورند.

مثلا توافق می‌شد که مبدا، میدان حاج یوسف و مقصد عمارت فرماندار (ساختمان فعلی استانداری) و بعد مسیر حرکت به ترتیب ذکرمی‌شد، اول کوچه آل شریف، بعد کوچه آبیاری، طاق مهدی سودایی، میدان بریمو شیری (میدان مدرسه معینی)، میدان عکاسخانه فیروزی، سینما محمد غوس و بعد «پست آجان». تقاطع لیان غربی وکوچه سینما محمد غوس تقریبا نبش پاساژ فعلی امیری. این‌جا تنها مکانی در بوشهر بود که همیشه یک پلیس راهنمایی می‌ایستاد و وسائط نقلیه موتوری که تعداد آن‌ها بسیار کم بود، با سوتی که در دهان داشتند و با کمک حرکا ت دست در سه مسیر موجود هدایت می‌کردند و آن‌را «پست آجان» می گفتند.

آن‌وقت‌ها هنوز آسفالت وارد بوشهر نشده بود بنابراین به جای آسفالت سطوح خیابان‌ها را از ماده‌ای به‌نام گچور که گل سفید رنگی بود و خواص چسبندگی بالایی داشت و از معادن تنگک استخراج می‌کردند، پوشش می‌دادند و به وسیله غلطک‌های دستی آن‌را متراکم می‌کردند. بچه ها از این نقطه وارد مسیر اصلی شده و به طرف سنگی و کُنار مهنا و هنگ ژاندامری و بالاخره عمارت فرماندار حرکت می‌کردند. با آخرین ضربه‌ای که در مقصد به توپ زده می‌شد بازی به اتمام می‌رسید و توپ به صورت نمادین در همان مکان با حفر گودالی آن را چال می کردند و بعد می‌خواندند:

پن پن کی ...؟ پن آغا نمکی!

.... صل علی النبی یا ....هو..........

پن برديم به سنگی

عمو عیلباش میلنگی

پن برديم ظلم آباد

سی خاطر موین غباد

پن برديم به جفره

موین غبادش زفره...

بچه‌ها هنگام بازگشت به شهر در حالی که گرزها را با خود حمل می‌کردند گهگاه این اشعار با هم می‌خواندند.

آن‌ها در مسیر بازگشت در عالم بازی و شیطنت به هر جایی و مکانی از روی کنجکاوی سر می‌کشیدند. به‌خصوص اگر اجرای بازی هم‌زمان با فصل کُنار، طاره، خُمال و یا خارک بود، به هر شگردی به درختان موجود درمسیر حمله می کردند شاید موفق به چیدن میوه‌ای شوند که با خوردن آن موقتا رفع گرسنگی نمایند.

تیپ‌کت انگلیسی یا چوکیلی بوشهری

خاطره‌ای از بازی ها در بوشهر قرن نوزده و بیست میلادی

پژوهش و نگارش: دکتر محمدرضا بلادی



چوکیلی، یا به زبان ساده‌تر «بازی چوب و تکه چوب»، یکی از بازی‌های سنتی بوشهر است که با دو چوب انجام می‌شود: چوبی بلند برای ضربه زدن و چوبی کوچک تر برای پرتاب کردن. این بازی همواره در میان نوجوانان و کودکان بوشهری محبوب بوده و تا امروز نیز به‌عنوان بخشی از فرهنگ بازی‌های محلی جنوب ایران باقی مانده است.

چوکیلی شباهت زیادی دارد به بازی سنتی‌ای در انگلستان، که با نام Tipcat شناخته می‌شود. در این، بازیکن با چوبی بلند، چوب کوچک تری را به هوا پرتاب کرده و سپس آن را تا حد ممکن به دوردست می‌زند. این بازی، از گذشته‌های دور در محله‌ها و روستاهای بریتانیا رواج داشته و معمولاً در زمین‌های خاکی و فضای باز اجرا می‌شده است. در هند نیز نمونه‌ای از این بازی با نام Gilli–Danda شناخته می‌شود.

در این‌جا قصد ندارم ساختار بازی چوکیلی را شرح دهم، بلکه می‌خواهم به دو روایت سفرنامه‌ای از دو جهان‌گرد بریتانیایی در سده‌های نوزدهم و بیستم بپردازم؛ کسانی که در سفر به بوشهر، این بازی را از نزدیک مشاهده کرده‌اند و در مواردی، آن را مشابه Tipcat دانسته‌اند.

روایت اول: هنری کوپر، ۱۸۹۴ میلادی

نویسنده و سفرنامه‌نویس بریتانیایی، هنری سوینسون کوپر، در بخشی از کتاب خود که به بوشهر اختصاص دارد، چنین می‌نویسد:

«روی ایوان دفتر راحت و دلبازم ایستاده بودم که در حیاط مجاور، گروهی از پسرها را دیدم که مشغول نوعی بازی بودند که به نظر می‌رسید یکی از تفریحات اصلی بچه‌های این محله است. این بازی "کیلی" نام داشت.

دایره‌ای روی زمین رسم می‌شد و یکی از بازیکنان که یا سه چوب در اختیار داشت، یا یک چوب و یک کیسه گونی، در برابر دایره می‌ایستاد. پسر دیگری، از فاصله‌ای حدود بیست قدم، چوبی کوتاه یا تکه‌ای استخوان را به هوا می‌انداخت، با این هدف که آن را درون دایره بیندازد، و وظیفهٔ بازیکن مقابل این بود که با چوب، کیسه یا حتی بدنش، مانع از ورود آن به دایره شود. سپس آن را برمی‌داشت و با یکی از چوب‌ها تا حد امکان دورتر می‌زد، معمولاً به‌گونه‌ای که چوب کوچک با جهشی پرقدرت از زمین بلند می‌شد. بازیکن پرتاب‌کننده، از همان نقطهٔ فرود، باید دوباره تلاش می‌کرد آن را به درون دایره بیندازد. اگر موفق می‌شد، بازیکن مدافع از بازی حذف می‌شد.»

این روایت، اگرچه بازی را با نام «کیلی» ثبت کرده، اما از نظر ساختار، ابزار و شیوهٔ اجرا، شباهت بسیار روشنی با بازی چوکیلی در بوشهر دارد. جالب آن‌که در شهر برازجان نیز، این بازی با همان نام «کیلی» شناخته می‌شود.

روایت دوم: الیوت کراوشی–ویلیامز، ۱۹۰۷ میلادی

کراوشی– ویلیامز در سفرنامهٔ خود، توصیفی زنده و تصویری از ساحل بوشهر آورده که در خلال آن، مستقیماً نام Tipcat را برای این بازی کودکانه ذکر کرده است:

«هوا در کنار ساحل آکنده از صدای ضربه های پیاپی بر لباس‌های خیس است؛ صدایی که از شستن شدید لباس‌ها پدید می‌آید و با جیغ‌های بازیگوشانهٔ کودکانی نیمه برهنه یا کاملاً برهنه درهم می‌آمیزد، کودکانی که در سراسر سواحل شرق سوئز، بخشی آشنا از چشم‌اندازند.

این بچه‌های بازیگوش محله، ترکیبی از چهره‌های گوناگون، از آفریقایی‌تباران سیه‌چرده تا ایرانیان با پوست قهوه‌ای روشن و ظاهری ظریف را به نمایش می گذارند. طبیعتاً سرگرم بازی‌اند، و شگفتا که بازی‌های کودکان، در هر گوشه‌ای از دنیا، شباهت فراوانی به یکدیگر دارند.



بازی محبوب این روزها در این‌جا «تیپ‌کت» است. در این بازی، پسربچه‌ای چوبی بلند برمی‌دارد، حدود دو فوت طول و دو سانتی‌متر قطر، و با ضربه‌ای ماهرانه، چوب کوچک‌تری را که حدود ده سانتی‌متر طول دارد، به هوا می‌فرستد. همان لحظه، آن را با تمام نیرو به‌سوی دوردست‌های ساحل پرتاب می‌کند. کودک دیگری، در نقطهٔ فرود، چوب را برمی‌دارد و با تمام توان به‌سوی سر رفیقش پرت می‌کند! بازیکن اول، که حالا چند چوب دیگر در دست دارد، آن‌ها را یکی‌یکی به‌سوی چوب پرتاب‌شده می‌اندازد و اغلب، با کمال تعجب، با یکی از آن‌ها به هدف می‌زند.

دخترها هم نسخه‌ای تعدیل‌شده از این بازی را دارند: چوب کوچک را به‌جای پرتاب به سوی سر، به سمت چوبی پرتاب می‌کنند که روی زمین گذاشته شده است. اگر پرتاب‌گر موفق به زدن آن نشود، جریمه‌اش این است که رقیبش را کول کند و از یک نقطه به نقطه‌ای دیگر ببرد!»

صحنه‌ای پرنشاط و سرشار از زندگی، که در هوای خنک و تازهٔ صبحگاهی، با تلألؤ موج‌های نرم ساحل و طنین خنده‌های کودکانه، جلوه‌ای زنده و دل‌انگیز به بوشهر می‌بخشد.

شبی در خلیج نایبند عسلویه

علی دباش ـ فرهنگی بازنشسته



خلیج نایبند در فاصله ۲۵کیلومتری عسلویه، یکی از جاذبه‌های گردشگری استان بوشهر، بلکه ایران زیبای است. این خلیج سواحل صخره‌ای و شنی زیبایی دارد و آب‌های زلال و شفاف آن، مانند قلب‌های مردمان سواحل خلیج فارس، به ویژه انسان‌های پاک‌طینت شهرستان عسلویه و شهرها و روستاهای توابع آن است.

عصر پنجشنبه یکی از روزهای پاییزی (اواخر آبان ماه سال ۱۳۶۱) که هوا رو به خنکی می‌رفت، به اتفاق گروهی از آموزگاران و اهالی محترم چاه مبارک به میزبانی زنده‌نام حاج‌عبد الرحمن جاسمی به ساحل زیبای نایبند رفتیم و تصمیم بر آن داشتیم که شب را در ساحل به صبح رسانیم. هنگام ورود، با منظره‌ای شگفت‌انگیزه از طبیعت زیبای استان مواجه شدیم. بادی آرام می‌وزید که موجب فرحناکی روح و جسم می‌شد.

پس از استقرار در ساحل، به اتفاق چند نفر از همراهان به قدم زدن در ساحل مشغول شدیم و نظاره‌گر قایق‌های ماهیگیری در دریا بودیم. در لحظات آرامش‌بخش غروب پاییزی، به تدریج ماه رخ می‌نمود و خورشید از دیدگان محو می‌شد. گروه تدارکات مشغول تهیه شام شدند و پس از آماده‌شدن شام، سفره‌ای بسیار زیبا و پر نعمت گسترانیدند و دوستان با رعایت آداب و رسوم زیبا و خاص همان منطقه بر سر سفره نشستند و شام را صرف نمودیم. پس از اتمام شام، با دوستان به گفتگو و بیان خاطرات پرداختیم. به تدریج افراد و گروه‌های دیگری هم از چاه‌مبارک و روستاهای اطراف با وسایل نقلیه خود به خلیج نایبند آمدند و به جمع ما پیوستند و پس از ساعاتی حضور گشت و گذار، مجدداً به دیار خود باز می گشتند.

صخره‌ای که ما بر روی آن نشسته بودیم، مشرف بر دریا و مقابل پاسگاه ژاندارمری عسلویه بود که خلیج نایبند را از عسلویه جدا می‌کرد. در حال گفتگو و نوشیدن قهوهٔ خاص عربی بودیم که ناگهان مأموران ژاندارمری وقت را از اطراف خود مشاهده کردیم. پس از اینکه هویت جمع برای آن‌ها مشخص شد، دو نفر از آنان (یک استوار و یک گروهبان) وارد جمع ما شدند. تعارف کردیم آن‌ها نشستند و پس از دقایقی تبسمی بر لبان آنان نقش بست. گفتیم موضوع چیست،گفتند بر اثر روشن و خاموش‌شدن چراغ‌های وسایل نقلیه که نزد شما در رفت و آمد بودند، فرماندهی پاسگاه عسلویه به ما دستور دادند برای گرفتن قاچاقچیان به این محل مراجعه نماییم!

آخرین شام غریبان

حسین آرامی



شام غریبان در غروب روز عاشورا، همیشه غم‌انگیز و حزین بوده است؛ همراهی و همذات‌پنداری با اهل‌بیت در آن وضعیت دهشتناک بیابان کربلا، دیدن پستی و خشونت سپاه یزید، و جدا شدن از شهیدان، همواره اشک‌ها را جاری کرده است.

اما شام غریبان محرم سال ۱۳۵۲ در باغملا، شامی دیگر بود.

ماه‌های پایانی هم‌نشینی و هم‌محلی بودن بود. دستور بار کردن و جابه‌جایی داده شده بود. بعضی خانه‌های‌شان را خراب می‌کردند و فضا، فضای جدایی بود. بعد از سال‌ها کنار هم بودن، همکار و همسایه بودن، شریک غم و شادی بودن، حالا باید از مأوا و خاطرات‌شان دل می‌کندند و به جایی دیگر می‌رفتند؛ برخی به باغ زهرا، بعضی به هلالی، گروهی به کوی نیدی، جمعی به عاشوری، تعدادی به خواجه‌ها و دیگر نقاط.

چه شام غریبانی شد...

مردم به اندازه تمام عمرشان گریستند؛ برای خاطراتی که باید جا می‌گذاشتند، برای لحظاتی که دیگر تکرار نمی‌شد، برای عزیزانی که عطرشان هنوز در کوچه‌ها جاری بود. انگار بغضی که عمری در گلو مانده بود، ناگهان ترکید.

چه مرثیه‌ای خواند باقر آرامی، گویی حزن تاریخ باغملا را فریاد می‌کرد. مردم راه می‌رفتند و گریه می‌کردند، دور می‌زدند و گریه می‌کردند.

در آن شام غریبان، اهالی باغملا و باغ شیخ‌ابول بیش از آن‌که دنبال رقیه بگردند، به دنبال خودشان می‌گشتند؛ دنبال سال‌های رفته، دنبال سنگ‌هایی که در سنگرها تراشیده بودند، دنبال روضه‌های ملاخدر و ملارضا، دنبال نوحه‌خوانی بخشی و باقر، دنبال صدای نی اسماعیل کرم، ضرب رسول شوشتری، پیش‌خوانی سیدمصطفی... و دنبال خیلی چیزهای دیگر.

چه شام غریبانی شد آن سال...

چه عاطفه‌هایی جاری شد، چه در آغوش گرفتن‌هایی، چه سر بر شانه گذاشتن‌هایی، چه اشک‌هایی...

بسیاری از کسانی که آن شام غریبان تاریخی را رقم زدند، دیگر در میان ما نیستند و روی در نقاب خاک کشیده‌اند. روحشان شاد.

خبرنگاری و وقایع نگاری در روزنامه مظفری چاپ بندر بوشهر در دوره قاجار

امید زاهد - پژوهشگر بنیاد ایران‌شناسی شعبه بوشهر



روزنامه‌ها در بندر بوشهر دوره قاجار وقایع‌نگار و خبرنگار مخصوص به خود داشتند. روزنامه‌های خارج از کشور: حبل‌المتین (چاپ کلکته – هند)، ثریا و چهره‌نما(چاپ قاهره –مصر) و روزنامه‌های داخلی مانند: تربیت، ایران، وقایع‌اتفاقیه و... از آن جمله بودند. این روزنامه‌ها که در فضاهای عمومی در قهوه خانه‌ها و نیز بازار بوشهر توسط افراد باسواد خوانده می‌شد، یگانه منبع اطلاع‌رسانی برای مردم بوشهر عصر قاجار بود. دیگر رسانه آن دوره، تلگراف و تلگرافخانه‌ها بودند. به همین خاطر هم بود که ما شاهد حضور مردم و تحصن گروه‌های مخالف در دوره‌های گوناگون در تلگرافخانه‌ها هستیم که در آن‌جا به بست می‌نشستند و آخرین اخبار بین تلگرافخانه‌ها رد و بدل می‌شد.

روزنامه مظفری در آغاز با مدیریت میرزا عبدالحمیدخان ثقفی (متین السلطنه) و سپس از سوی میرزا علی آقا لبیب الملک شیرازی از سال ۱۳۱۹ه.ق در بندر بوشهر و در چاپخانه مظفری منتشر می‌شد. از واژه خبرنگار در روزنامه مظفری با نام های: خبرنگار مخصوص ما، خبرنگار سیار، خبرنگار محترم ما، خبرنگار موثق ما، مخبر سیار و مخبر مخصوص نام برده شده که از این میان بیش از ۵۰ خبرنگار از شهرهای داخل و خارج از کشور –بدون ذکر نام و نشان – خبرهای خود را به بندر بوشهر و اداره مظفری به صورت تلگراف می‌رسانیدند. بدون شک وکلای مظفری در سراسر شهرهای ایران و خارج از کشور از جمله کسانی بودند که اخبار را به اداره مظفری ارسال می کردند. کما این‌که مدیر مظفری از موثقین اداره، وکیل اداره و خبرنگار اداره به عنوان افرادی که اخبار را به دفتر روزنامه می‌فرستادند، یاد کرده است و اگر اخبار از سوی آن افراد به اداره نمی رسید، خبری هم برای درج نبود. برای نمونه وقتی ناخوشی وبا سال ۱۳۲۲ه.ق در شیراز فراگیر شد، اخبار صحیحی به اداره مظفری نرسید و مدیر مظفری منتظر خطوط خبرنگاران بود.

با وجود این در پی برخی تعقیب و گریزها، اذیت و آزارها و فشارها به وکلاء و مشترکین اداره مظفری که اخبار را به دفتر روزنامه می رسانیدند، مدیر مظفری در بیانیه ای رسمی حق وکیل اداره را فقط توزیع جراید و اخذ حقوق اداره عنوان کرد و اذعان داشت هیچ وکیلی حق خبرنگاری ندارد و اگر خبری از وکیل برسد ولو دارای فواید بسیار باشد، درج نخواهد شد.«هیچ یکی از وکلا مفخم حق خبرنگاری ندارند بلکه هر اخباری از طرف وکیل هر جا به اداره برسد درج نمی‌شود، خبرنگاران اداره در هر جا اشخاص مخصوص هستند که محض همدستی و معاونت در مندرجات جراید متحمل این زحمت که خدمت به نوع است، شده می شوند. نه وکلا و نه مشترکین محترم حق وقایع نگاری ندارند... اغلب خبرنگاران محترم ما اشخاصی هستند که نه شما و دیگران به هزار رمل و اسطرلاب نمی‌توانید آن‌ها را پیدا کرده بشناسید...».

گونه دیگر دسترسی اداره مظفری به خبر، گماشتن یک خبرنگار در دارالحکومه بوشهر بود. که در روزنامه مظفری از او به نام «خبرنگار شهری اداری» یاد شده است. او وظیفه داشت اخبار مهم اداری و حکومتی را از دارالحکومه دریافت و برای درج به دفتر روزنامه برساند.

اخبار روزنامه مظفری در آغاز از سوی اشخاص مورد اعتماد به اداره مظفری گزارش می شد و آن‌گاه مدیر مظفری پس از تایید مطالب را چاپ می کرد. با این حال در برخی مواقع اخبار مظفری پس از درج در روزنامه، از سوی مدیر مظفری تکذیب می شد. برای نمونه در شماره ۱۰ مظفری مطلبی را که در شماره پیشین چاپ شده بود، با رسیدن اخبار موثق تکذیب کرد. با این وجود مدیر مظفری اذعان می داشت «تکلیف ما این است اخبارات را از موثقین اخذ کنیم ولی وقتی امینی خیانت می کند ما را چه تقصیر که بریده دستی که از راه غرض قلم به دست می گیرد و صفحات جراید را که دفتر آگاهی و وسیله معرفت و واسطه رسانیدن اخبارات مملکت و حال و کار ملت به دولت است با اخبار عرض‌آمیز ملوث می کند. امیدواریم که بعد از این خط و قول خبرنگار مذکور در اداره ابداً قابل اعتنا نیست».

با وقوع انقلاب مشروطه و تشکیل مجلس ملی، اداره مظفری، از یک نفر مخبر مخصوص در طهران برای دریافت اخبار مجلس، بهره می برد. باید به دیده داشت که برخی اخبار به صورت تلگرافی به اداره مظفری می رسید. تلگرافی که از خبرنگار اروپا به اداره درباره تصحیح مشخصات آفیس حاج علی اکبر شیرازی و پسران رسید از این نمونه اخبار است. در اخبار تلگرافی که از تلگرافات خارجی های مقیم بوشهر به اداره مظفری می رسید به ویژه اخبار جنگ، گاهی اخباری ضد و نقیض منتشر می شد، که انتقاد خوانندگان را در پی می‌داشت.

«با کمال اطمینان قسم یاد می‌کنیم که مثل کشتی‌ها و خبرنگاران مخصوص سیم‌های تلگرافی مختصه سایر اداره جات اخبارات و جراید فرنگستان، کشتی و وقایع نگار و سیم تلگراف مخصوص از اداره مظفری در میدان جنگ حاضر نیست که اخبار مختصی به ما بدهد آن‌چه تا به حال نگاشته‌ایم همه موجب اخبارات و تلگرافات خارجه است سند ما هم در نگارش واقعات همان است تا صحت اخبار مستند به سندی صحیح نشده برای درج در مظفری منتخب نداشته ایم».

ابتکار جالب روزنامه مظفری فرستادن یک نفر به عنوان «خبرنگار سیار» از بندر بوشهر به نقاط مختلف کشور در سال۱۳۲۱ه.ق بود که گزارش‌های فراوانی به دفتر روزنامه می‌فرستاد. «مخبر سیار اداره، از بوشهر تا کاشان و طهران، تا رشت و انزلی، سپس عازم روسیه شده و به دستور العمل اداره، وقایع و اوضاع خوب و بد آن صفحات را ملاحظه نموده از هر نقطه به اداره نوشته که به جهت کثرت مطالب و هفتگی نبودن مظفری اغلب به تعویق افتاد ولی کم کم شروع به درج آن می کنیم». نامی از این خبرنگار یا مخبر سیار در روزنامه مظفری ثبت نشده است. اما در جای جای روزنامه از مسیر و حرکت او یاد شده است. «مخبر سیار: از عشق‌آباد عازم مشهد شدم...». مخبر سیار تمامی واقعات را جزء به جزء برای اداره مظفری ارسال می کرد و اداره نیز هم هر مقوله و عنوان را به صورت جداگانه در روزنامه منتشر می نمود، به شرطی که به «گاو و گوسفند کسی ضرر نرساند». (برشی از کتاب تاریخ فرهنگی بوشهر در عصر قاجار)

یادها و خاطرات:

به کوشش عبدالرزاق ریشهری‌زاده

از دل رنج آموختم که در سختی‌ها باید صبور بود

این گفت‌وگو با (شادروان) عبدالکریم قاسمی، از دبیران بوشهر، در سال ۱۳۹۷ انجام پذیرفته است

هر روز رهگذرانی خاموش از برابر چشمان ما عبور می‌کنند؛ مردان و زنانی که در چهره‌های‌شان کتابی از داستان سالیان عمر نهفته است. عمری که بیانگر بخشی از تاریخ زنده ماست. امّا روزمرگی ــ این پرده ضخیم بی‌اعتنایی ــ مجال نمی‌دهد که دمی بنشینیم و قصه عمرشان را بشنویم. ناگهان می‌بینیم از میان ما رخت رحلت بربسته‌اند؛ صدایشان خاموش و تنها تصویری مه‌آلود در خاطرات‌مان از آنان باقی مانده است.

یکی از این نیک‌مردان، معلمی خوش‌نام و خوش‌مرام بود که هر روز با قدم‌هایی لغزان، اما چهره‌ای بشاش و فروتن از مقابل دفتر ما می‌گذشت. صبحی از فروردین ۱۳۹۷ فرصت را غنیمت شمردم و به پای سخنش نشستم؛ و او چنین آغاز کرد:

«عبدالکریم قاسمی هستم، متولد ۱۳۲۱، زاده تنگستان. هشت‌ساله بودم که به بوشهر مهاجرت کردیم و در محله سنگی ساکن شدیم. از همان سال‌ها در جلسات مقابله و قرآن‌خوانی حسینیه سیدمحمد شرکت می‌کردم و مورد تشویق بزرگان محله هم‌چون مرحومان حسین و علیباش صلاحی، حبیب و محمدعلی قدسی، غلامحسین آژند، کربلایی نجف عبیدی، عبدالحسین





زارعی، سید آقا حمیدی، محمدحسن ریشهری، محمد فرزام و دیگر بزرگان آن حسینیه قرار گرفتم. اکنون بیش از شصت‌وپنج سال است که از برکت کلمات آسمانی قرآن بهره‌مندم.»

او از دوران تحصیلش چنین گفت: «به دلیل آشنایی با قرآن، مرا مستقیماً در کلاس سوم دبستان پهلوی، که آن زمان پشت مسجد برازجانی (مسجد توحید فعلی) بود، نشاندند. این ساختمان در بارندگی تخریب شد و مدرسه به خیابان بیسم منتقل گردید. تا پایان سیکل اول همان‌جا تحصیل کردم و سیکل دوم را در دبیرستان سعادت گذراندم و دیپلم ادبی گرفتم. در سال ۱۳۳۹، به توصیه مادرم ــ که معلم زندگی‌ام بود ــ به استخدام اداره فرهنگ درآمدم و سه سال در مدارس گناوه در مقطع ابتدایی تدریس کردم.»

در ادامه، لبخندی زد و گفت: «هفت‌ساله بودم که همراه پدرم با لنج بادبانی راهی سفری به هندوستان شدم. در شهریور، لنج ما ابتدا به بصره رفت و پس از بار زدن خرما، راهی دریا شد. سفر با لنج‌های بادبانی پرمخاطره و پُرخاطره است. از کنار بندر کراچی گذشتیم و به بمبئی و بندر گوا رسیدیم. در گوا، هنگام گردش در بازار، زنان فروشنده که شگفت‌زده بودند چرا کودکی تنها و بی‌مادر است، از روی محبت هرکدام هدیه‌ای به من دادند. این سفر نه ماه طول کشید؛ روزهایی به دلیل نبود باد، لنج بی‌حرکت می‌ماند و روزهایی به‌واسطه بادهای شدید و طوفان، در آستانه غرق‌شدن قرار می‌گرفت. یک‌بار در تندبادی سخت توانستیم در ساحلی پناه بگیریم و جان سالم به در ببریم. در خرداد، با بار نارگیل، چای، ادویه و نی به بوشهر بازگشتیم. این سفر برایم درس بزرگی بود؛ بسیار رنج کشیدم و خطر مرگ را تجربه کردم. هرچند به کسی توصیه رنج‌کشیدن نمی‌کنم، اما من از دل این رنج آموختم که در سختی‌ها باید صبور بود. همین شد که در طول زندگی هرگز با کسی منازعه و دعوایی نداشتم، و اگر احیاناً کسی مسئله‌ای با من داشت، آرام و بی‌درگیری از کنارش می‌گذشتم.»

او ادامه داد: «در سال ۱۳۶۰ لیسانس ادبیات فارسی گرفتم و در تمام مقاطع تدریس کردم. معلمی برایم تنها یک شغل نبود؛ به آن عشق می‌ورزیدم. هنوز با وجود سال‌ها بازنشستگی، عشق رفتن به کلاس را دارم و گاهی خواب تدریس می‌بینم. دیدن شاگردان موفق، بالی بر روح خسته‌ام می‌نشاند و لذت مفید بودن در جامعه، روحم را به پرواز خیال درمی‌آورد.»

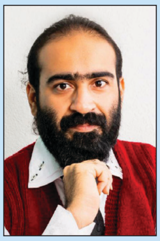
لحظه‌ای در سکوت ماند و نگاهش به نقطه‌ای خیره شد، سپس گفت: «زندگی در گذشته ساده، بی‌آلایش و بی‌تکلف بود. شاید امکانات اندک بود، اما آرامش متاع اصلی آن روزگاران به‌شمار می‌رفت. معیشت همواره دغدغه معلمین بوده، اما عشق به کار هیچ معلمی را به کم‌فروشی و کوتاهی وادار نمی‌کرد. معلم در کمال فروتنی، دانش خود را بی‌منت عرضه می‌کرد و رشد دانش‌آموز را رشد وجودی خود می‌دانست، هرچند حق و حقوقش چندان ارج نهاده نمی‌شد. در تنگناهای مالی، همسرم یار وفادار و یاوری گران‌قدر بود که با تدبیر، بار زندگی را بر ما آسان می‌ساخت.»

سخنش را با رضایت از مسیر زندگی به پایان رساند: «خوشحالم که معلم بودم و توانستم با خدمتی صادقانه در خدمت جامعه باشم. آرامش من از این است که بهترین شغل، یعنی معلمی، را برگزیدم.»

***اکنون، روح بزرگ این معلم فرهیخته و بصیر در آسمان تاریخ پر کشیده و کوچه‌ها و خیابان‌های شهرمان از مهر وجودش بی‌بهره مانده‌اند.**

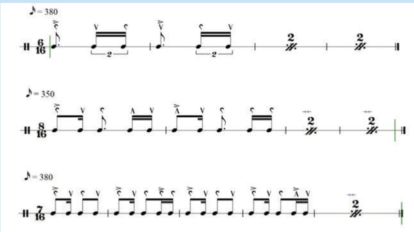
نگاهی نو به تنوع ریتمیک در موسیقی بوشهر

مهران حسین‌خانی



برخلاف تصور رایج که موسیقی بوشهر را محدود به ریتم‌های ساده و متداولی چون ۶/۸، ۴/۴ و ۲/۴ می‌داند، نگاهی عمیق‌تر به بافت اجرایی و بدنه‌ی آیینی و شفاهی این موسیقی، ما را با دنیایی از ریتم‌های پیچیده، لنگ و پلی‌متریک (Polymeter – Polyrhythm) مواجه می‌سازد که حاصل سال‌ها تعاملات فرهنگی، آیینی و جغرافیایی بوده است.

این تصور که موسیقی بوشهر به‌سبب فقدان تئوریسین یا موسیقی‌دانان مکتوب‌نگار، فاقد ساختارهای پیچیده ریتمیک است، ناشی از رویکردی سطحی‌نگر و گاه مرکزگرا به موسیقی نواحی است. در حالی که اگر از منظر موسیقی نواحی و اقوام، و با ابزار تحلیل ریتملوژیک به این موسیقی نگاه کنیم، درمی‌یابیم که تنوع ریتمیک در موسیقی بوشهر نه تنها محدود به میزان‌های ساده نیست، بلکه در موارد بسیاری بر پایه‌ی الگوهای لنگ (مانند ۱۶/۷



و ۱۶/۸ و ۱۶/۱۰ و دیگر ترکیب‌هایی) استوار است.

برای نمونه، در آیین‌های زار، شروه‌خوانی‌های ضربی، یا ریتم‌های دَمام‌نوازی (به‌ویژه در سنج و دمام محرم)، شاهد ریتم‌های چندلایه، پُلی‌ریتمیک و حتی تغییرمیزانی (Mixed meter) هستیم که اجرای آن‌ها نیازمند درک شهودی پیچیده‌ای از وزن و زمان و فرهنگ موسیقایی این خطه است. نکته مهم اینجاست که نوازندَگان محلی، با وجود ناآشنایی با نت‌نویسی یا اصطلاحات موسیقی کلاسیک غربی، از طریق انتقال سینه‌به‌سینه و تکرارهای آیینی و بزمی، به درکی کاملاً تجربی و عمیق از این ساختارهای ریتمیک رسیده‌اند.

هم‌چنین، ریتم‌هایی که در موسیقی‌های آیینی، نیمه، نی‌انبان در مراسم عروسی یا ضرب‌آهنگ‌های دریانوردی و موسیقی کار استفاده می‌شود، همگی نشان از ریتم‌های پارامتریک و متغیر دارند. این الگوها که عمدتاً بر اساس الگوهای حرکتی، رقص، و نیازهای جمعی شکل گرفته‌اند، گاه با تغییر در سرعت، تاکید و فرم اجرایی، خود را از قالب‌های میزان‌دارِ (ماتی متریک metric ambiguity) ثابت رها کرده و به بیان بداهه‌پردازانه و آزاد نزدیک می‌شوند.

در نتیجه، تقلیل موسیقی بوشهر به چند ریتم ساده‌ی شناخته‌شده، نه تنها نادیده گرفتن پیچیدگی‌های درونی این سنت موسیقایی است، بلکه نشان‌دهنده‌ی شکاف بزرگی میان درک آکادمیکِ رسمی و واقعیت تجربی موسیقی مردمی است. امروزَ، بیش از هر زمان دیگر، نیازمند بازخوانی و تحلیل علمی موسیقی بوشهر از منظرهای ریتمولوژی، قوم‌موسیقی‌شناسی و آنالیز عملکردی هستیم تا غنای پنهان آن، در سایه یک نگاه تخصصی و غیرسطحی، کشف و ثبت شود.

سمبوسه این لقمه طلایی

حمید معزی



سمبوسه این لقمه‌ی طلایی و داغ بخشی از خاطرات عمیق و خوش‌طعم بوشهر است.

غذایی که نه فقط طعم بلکه تاریخ و فرهنگ را در خود پیچیده است.

روزگاری آن را در تشتی از جنس روی می‌گذاشتند و در کوچه‌پس‌کوچه‌ها می‌چرخیدند با سس تمر هندی، دل کودکان و بزرگ‌ترها را می‌بردند. سپس پای بنگلادشی‌ها به بوشهر باز شد. و آن‌ها این لقمه‌ی محبوب را با سس فلفل تند به مردم معرفی کردند تغییری کوچک اما تأثیرگذار که ذائقه‌ها را به‌مرور دگرگون ساخت. در سال‌های سخت جنگ مهاجرین خوزستانی در فلکه‌ی ششم بهمن روی شعله‌های پریمز نفتی و در قابلمه‌های ساده سمبوسه می‌پختند.

امروز سمبوسه فقط یک غذا نیست، خاطره‌ای جمعی است میراثی از طعم‌ها و آدم‌ها ترکیب ساده‌ای از سیب‌زمینی جوشانده، پیاز، گشنیز، پیچیده در خمیر نازک نان و سرخ‌شده در روغن داغ؛ اما معجزه‌ای در هر لقمه. حالا با طعم‌ها و سس‌های متفاوت سرو می‌شود اما در هر شکل و مزه روح جنوب بوی عصرهای گرم و شور زندگی در آن زنده است. سمبوسه طعمی که فراموش نمی‌شود چون بخشی از ماست.

ماجرای بلیت‌های پرواز بوشهر-تهران

پس از گزارش «فراخبر» درباره قیمت‌های بالای پرواز بوشهر - تهران، پیگیری‌های فراخبر نشان می‌دهد:

شرکت هواپیمایی آسمان در ماه‌های اخیر فقط ۱ تا ۲ پرواز در هفته در مسیر تهران — بوشهر — تهران داشته و سهم آن در میان پروازهای فرودگاه بوشهر ناچیز است.

قیمت بلیت اکونومی حداکثر ۴.۷ میلیون تومان است و نرخ‌ها تابع عرضه و تقاضا هستند؛ به‌عنوان مثال در روز شنبه بلیت بوشهر— تهران ۲.۴ میلیون تومان بوده است.

بلیت بیزینس گران‌تر از اکونومی است.

تاخیر و ابطال پروازها به گفته منابع پیگیری‌شده، بخشی از الزامات ایمنی و ناشی از عمر بالای ناوگان است و اجتناب‌ناپذیر می‌باشد.

امکان سوءاستفاده و گران‌فروشی توسط برخی آژانس‌ها در زمان کمبود صندلی وجود دارد و رسیدگی به آن وظیفه سازمان هواپیمایی کشوری و سازمان تعزیرات حکومتی است.

شهروندان می‌توانند موارد مشخص گران‌فروشی را با شماره ۱۳۵ تعزیرات تماس بگیرند تا موضوع پیگیری شود.

خبر خوب این‌که از هفته آینده شرکت زاگرس پروازهای صبح بوشهر— تهران را از سر خواهد گرفت.

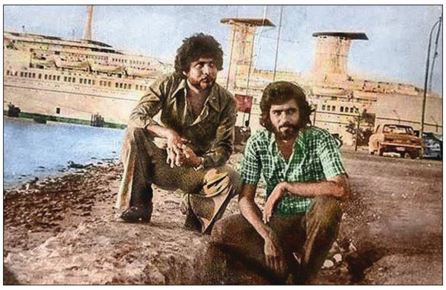
خاطره‌ای از پهلو گرفتن کشتی رافائل در بوشهر

محمد نیکفر

در سال ۱۳۵۶ در اسکله بوشهر، بارشمار کشتی بودم. امور دریایی بندر برای پهلوگیری کشتی‌های ورودی، دو یدک‌کش به نام‌های «سیستان» و «برنا» داشت. چند روزی بود که از بندر شاپور، دو یدک‌کش دیگر — هم‌دوره همان یدک‌کش‌های بوشهر — به اسکله آورده بودند.

هنوز نام یکی از آن‌ها یادم هست: یدک‌کش «کرمانشاهان». اسکله حال‌وهوای پرجنب‌وجوشی داشت، به‌ویژه اسکله شمالی. ما بی‌خبر بودیم. از سر اتفاق، بارشمار یکی از کشتی‌های دانمارکی شرکت Maersk Line بودم. هم‌شیفت کاری‌ام رحمان خمیس‌زاده بود.

کشتی در مهاربند دلفین، پشت اداره بندر، توقف



کرده و دوبه‌کاری می‌کرد. ظهر که به کشتی آمدیم، جنب‌وجوش بیشتر هم شده بود. پرس‌وجو کردیم، گفتند قرار است یک کشتی بزرگ، که پیش‌تر مسافربری بوده و از ایتالیا آمده، در اسکله شمالی پهلو بگیرد. مرحوم هوشنگ میرزایی، سوپروایزر ایجنت،



هم خبر را شنیده و به کشتی آمده بود.

بعدازظهر، یدک‌کش‌ها به تکاپو افتادند. از سمت لنگرگاه، کشتی بزرگ و سفیدرنگی که تا آن موقع به آن اندازه ندیده بودم، از دور نمایان شد. پیلوت بومی اداره بندر، آقای گل‌افشان، برای آوردن کشتی به دریا رفته بود. طبق روال، کشتی‌ها را هنگام مد به اسکله می‌آوردند و در خور، با کمک یدک‌کش‌ها می‌چرخاندند تا سینه‌شان رو به کانال قرار گیرد، سپس پهلو می‌دادند. اما کشتی «رافائل» به دلیل طول زیادش قادر به انجام چنین مانوری نبود.

پیلوت کهنه‌کار بوشهری، آقای گل‌افشان، در پیچ کانال کشتی را چرخاند و از همان‌جا، از پاشنه و با کمک یدک‌کش‌ها وارد اسکله کرد و به اسکله کوچک شمالی پهلو داد. روی عرشه، مملو از سرنشین بود — ظاهراً پرسنل نیروی دریایی که برای گذراندن دوره‌های مختلف به اروپا رفته بودند و حالا همراه با کشتی به ایران بازمی‌گشتند.

وقتی کشتی پهلو گرفت، پاشنه‌اش رو به ما بود. روی پاشنه نوشته شده بود رافائل و زیر آن جنوا که بندر ایتالیایی و مبدأ سفرش بود.

روزهای کار در کشتی رافائل

رضا روستا

اولین روز کاری‌ام در بانک سپه، درست اول شهریور ۱۳۵۷ بود؛ اما نه در یک شعبه معمولی، بلکه در دل یک کشتی عظیم به نام رافائل. آن روزها، بانک سپه به این کشتی منتقل شده بود و من به همراه دو همکار دیگرم- مرحوم آقای ولی غضنفری که هم رئیس بود و هم معرف من و آقای محقق، تحویلدار بانک، کارمان را آغاز کردیم.

کشتی رافائل، چیزی فراتر از یک وسیله حمل‌ونقل بود؛ هفت طبقه داشت و هر طبقه دنیایی برای خودش بود. طبقه اول، موتورخانه‌ای پر سر و صدا بود. طبقه دوم، محل اقامت کاپیتان و افسران ارشد نیروی دریایی. طبقه سوم، جایی بود که بانک سپه و بانک ملی مستقر بودند، کنار خوابگاه مجردهای نیروی دریایی. طبقه چهارم و پنجم، محل زندگی خانواده‌های خارجی، بیشتر آمریکایی‌ها. طبقه ششم، مخصوص ورزش‌های سالنی بود شامل پینگ‌پنگ، کشتی، شطرنج. و طبقه هفتم، جایی بود برای سینما، آمفی‌تئاتر، بار و رستوران. روی عرشه، خارجی‌ها آفتاب می‌گرفتند. ما ایرانی‌ها اجازه ورود نداشتیم.

در بانک، با دلار هم سروکار داشتیم. دلار را ۶۹ ریال می‌خریدیم و ۷۰ ریال می‌فروختیم. آن روزها، همه چیز



نظم خاصی داشت، حتی در دل یک کشتی شناور.

اما با رسیدن بهمن ۵۷ و انقلاب، همه چیز تغییر کرد. ورود ارتشی‌ها به کشتی ممنوع شد و آن‌ها با لباس شخصی می‌آمدند. ما هم، پول‌های مربوط به حقوق‌شان را خودمان حمل می‌کردیم؛ کاری پرخطر و پراضطراب. شرایط آن‌قدر حساس شد که تصمیم گرفتیم بانک را از کشتی خارج کنیم. در نهایت، شعبه کشتی با شعبه سنگی روبه‌روی مسجد توحید (محل برازجانی‌ها) ادغام شد.

و این‌گونه، یکی از خاص‌ترین فصل‌های کاری‌ام در دل یک کشتی هفت‌طبقه به پایان رسید، فصلی که هنوز هم با یادآوری‌اش، بوی دریا و صدای موتورخانه در ذهنم زنده می‌شود.

طعمِ زندگی: در ستایشِ قلیه‌ماهی

مریم فرخ‌نیا



غذا در هر فرهنگ، نشانه‌های زیادی از روحیات و منابع در دسترس هر قومی دارد. این‌که هر قوم چگونه در غم‌ها و شادی‌های‌شان توانستند به یک نمودِ بیرونی برسند و همه‌ی احوالات‌شان در غذاهای‌شان هویدا باشد. در غذاهای سنتی هر قوم، ردپای تمام خاطراتِ گذشتگان پابرجاست. و چرا ما همیشه با خوردن‌شان حالِ خوبی نصیب‌مان می‌شود؟ چون هم‌زمان داریم همان حالِ خوشی را که اجدادمان حینِ پختن و خوردن‌شان تجربه می‌کردند، هربار تجربه می‌کنیم.

مثلاً در شهرِ ما، بوشهر، آشِ مخصوص بوشهری که شبیهِ هیچ آشِ دیگری نیست و ادعا می‌کنم که تک است. قیمه و شکرپلو بوشهری، قلیه‌ماهی، حلوای انگشت‌پیچ و... همه‌ی این غذاها یک حرفِ مشترک دارند: حوصله‌ی مثال‌زدنیِ اجدادمان در کنار خلاقیت در پختِ این غذاها که نیازمندِ تحمل و صبوری بسیار است. این‌که غذا جا بیفتد، که هرچه بیشتر لَت بزنی و هم بزنی، آش و قیمه یک‌دست‌تر می‌شوند. که هرچه حوصلات بیشتر باشد، طعم غذایت بهتر می شود.

قلیه‌ماهی اما شاهکارِ سفره‌ی ماست. معجزه‌ی طعم‌هاست. رقصِ اعجاب‌انگیزِ هنرهاست در ترکیبِ طعم‌ها. این‌همه جذابیت در خلقِ غذاهای جنوبی در کرانه‌ی خلیج فارس، همراه با حوصله و خلاقیتِ اجدادِ ما، بی‌دلیل نیست.

چرا این غذا این‌قدر لذیذ و دلنشین است؟ چون در دلش، اقلیم و جغرافیا حرف می‌زند. چون در هر قاشقش، صدای بادهای شرجی، بوی ماهیِ تازه، و ردپای زنانی هست که با دست‌هایشان تاریخ را وَرز دادند و عمل آوردند. صحبت از این غذا در بوشهر، فقط روایتِ یک خوراک نیست؛ پختِ آن خود آیینی‌ست برای زنده نگه‌داشتنِ حافظه‌ی تاریخی‌مان. تمرینی‌ست برای تاب‌آوری، صبر، برای عشق، برای حضورِ کامل در لحظه‌ها، برای تجربه‌ی بودنِ بی‌دغدغه‌ی فردا.

در قلیه‌ماهی، تندی فلفل با تُرشی تمرهندی و عطرِ خوشایندِ سیر و گشنیز آشتی می‌کند. همانندِ زندگی در بوشهر که سختی و زیبایی همیشه در آغوشِ همند؛ که با همه‌ی سختی‌هایش، بوشهر زیباست و خاکش دامن‌گیر است.

قلیه‌ماهی روایتِ عشقِ سیال زنانی‌ست که با کم‌ترین امکانات، طعم‌هایی خلق کردند که جهان را شگفت‌زده می‌کند. این غذا، زبانِ بی‌کلام اجدادِ ماست که از عشق، غم، جشن، و حتی اعتراض سخن می‌گوید و ما با خوردنش، نه فقط سیر می‌شویم، بلکه به گذشته وصل می‌شویم. به آن حالِ خوشی که آن‌ها با حوصله و دل‌گرمی در دلِ دیگ‌ها ریختند.

قلیه‌ماهی، نه فقط خوراک، بلکه خودِ تجلیِ فرهنگِ ساحل‌نشینان است؛ که نشان می‌دهد می‌شود با همان امکاناتِ محدودِ موجود، معجزه را تجسم داد، عینی کرد و مخلوقی آفرید پر از شگفتی و عطر و طعم.

و زندگی چیست جز همین: «ساختنِ همه‌چیز از اندکی و خلقِ شادی و عشقی از آن‌چه که تصورش را نمی‌کنید.»



لقب و صفت، ارزش انسانی نیست

علی ابن رومی



مدت‌هاست می‌بینم در گروه‌های واتس‌اَپی کلماتی مانند "مینوئی" (اهل میناب) و "آب‌ملقی" (اهل روستای آب‌ملخ سمیرم) بین دوستان رد و بدل می‌شود، بدون در نظر گرفتن علل هجرت، یا احترام به اقوام و زبان.

در طول تاریخ، از پیامبران و پیروان‌شان، از پادشاهان و ملت‌شان تا خوانین و رعیت‌شان همواره هجرت کرده‌اند. همان‌گونه که استحضار دارید، هجرت‌ها و نقل‌مکان‌ها علل و عوامل مختلفی دارد که می‌توان از نبود امنیت و جنگ‌های داخلی، قحطی، گرسنگی و خشکسالی، نبود رفاه و آسایش، و نهایتاً عوامل دیگر نام برد.

از دیرباز بنادر صرفاً به خاطر بندر بودنشان، محل داد و ستد اقتصادی و تبادل فرهنگی با دیگر ملل جهان و منطقه بوده‌اند و هستند. و همواره همین داد و ستدها موجب رونق اقتصادی و کارآفرینی گردیده است و همان‌گونه که خودتان واقفید، چنان‌چه در دیگر شهرهای غیربندری کمبودی رویت شود، آن کمبودها در بنادر شاید گران شود، ولی کمبودی احساس نمی‌شود. تنها علتش همین داد و ستدها و رونق اقتصادی یاد شده است. هر بندری که دارای این امتیاز باشد، می‌تواند گزینه محل هجرت دیگر اقوام باشد و محل زندگی.

در همین راستا و در طول تاریخ، همین لرها (آب‌ملخی‌ها) و دیگر لرهای منطقه از دیرباز به این شهر هجرت می‌نمایند که بعضی به صورت کارگر فصلی و بعضی دیگر، بنادر را محل خوبی برای زندگی انتخاب می‌کردند و وقتی چشم و گوششان باز می‌شد، کارگری در بوشهر را رها کرده و به کشور کویت هجرت می‌کردند. لازم به ذکر است این گروه ساختمان‌های مخروبه و خالی از سکنه را انتخاب و در آن‌ها زندگی می‌کردند.

گروه دیگر مینوئی‌ها (اهل میناب) بوده‌اند که مسئله این‌ها با گروه اول متفاوت است. اول این که این‌ها در شغل‌هایی مانند شاگردی مغازه‌ها، بعضی در گاراژهای باربری به عنوان حمال (جولی) مشغول بودند و کارهایی انجام می‌دادند که دیگران از انجام آن عاجز بودند و تعدادی به عنوان حمال بَلّی یا زنبیلی بودند و در بازار خرید روزانه شهروندان را به منازل می‌بردند. این گروه که از میناب و روستاهای آن به بوشهر هجرت می‌کردند، اغلب با خانواده و در همان خانه‌ها و یا عمارت‌ها بیتوته می‌کردند و اغلب کپر (آلاچیق) را به اتاق ترجیح می‌دادند.

گروه دیگر مربوط می‌شود به روستاییانی که از اطراف بوشهر به این شهر مهاجرت می‌کردند. بعضی از این افراد که معمولاً با خانواده جلای وطن می‌کردند، تابع همان شرایط هجرت بودند و بیشتر به کارگری و یا کار در اسکله روی می‌آوردند. و بعضی از دست‌فروشی به مغازه‌داری ارتقاء پیدا می‌کردند. تعدادی در محلات مختلف اسکان می‌کردند و تعدادی ترجیح می‌دادند در دو مکان، مغرب راهنمایی و رانندگی تا چهارراه کشتیرانی و مکان دیگر شمال محله ترک‌ها (روبروی مسجد برازجانی‌ها) کپر (آلاچیق) می‌زدند و همان‌جا زندگی می‌کردند.

طرح خانه‌های ارزان‌قیمت

در سفری که فرح دیبا در سال ۵۴ با هیئت همراه و بنا به پیشنهاد لیلی امیرارجمند، بنیان‌گذار و مدیر کانون پرورش فکری کودکان، جهت افتتاح ساختمان جدید کانون پرورشی به بوشهر داشت، پیاده به جای‌جای شهر، من جمله بازار قدیم، خیابان ششم بهمن، و سری هم به عالی‌آباد در جبری داشت که در مسیر بازگشت به استانداری، توجه ایشان به کپر (آلاچیق‌هایی) جلب می‌شود و از استاندار وقت سوال می‌کند (نقل قول از مرحوم عبدالرحیم جعفری): "آیا افرادی در این کپرها زندگی می‌کنند؟" که با جواب مثبت استاندار، جناب آقای بطحایی، روبرو می‌شود. همان روز دستور تشکیل جلسه داده و دستور ساخت خانه‌های ارزان‌قیمت را می‌دهد که استاندار با یک شرکت پاکستانی وارد قرارداد می‌شود و در بزرگراه طالقانی و در مشرق شکری و تعدادی در عالی‌آباد شروع به احداث نمودند که با پیروزی انقلاب، مردم یورش بردند و خانه‌ها را اشغال کردند.

جالب اینجاست که مردم می‌دانستند این ساختمان‌ها برای خودشان ساخته شده است و این حرکت را انجام دادند.



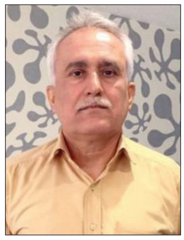
صاحب امتیاز: نسیم فقیه
مدیر مسئول و سردبیر:
دکتر یونس قیصی‌زاده
نشانی: بوشهر، میدان قدس، کوچه بوستان ۳۰،
دفتر نسیم جنوب - تلفن: ۳۳۳۲۵۹۰۰ - ۰۷۷
تلفن همراه و واتساپ: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
لیتوگرافی و چاپ: بهارستان

nasimjonoub.com
نسیم جنوب
هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی

هفته نامه نسیم جنوب
دیرپاترین نشریه تاریخ بوشهر
تلفن های تماس: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
۰۷۷۳۳۳۲۵۹۰۰ - ۰۷۷۳۳۳۲۸۱۵۱
این هفته‌نامه با هزینه شخصی و بدون استفاده از یارانه‌های مطبوعات و آگهی دولتی منتشر می‌شود
www.nasimjonoub.com

آفت شعار و ارزش تدبیر

دکتر امان‌الله شجاعی



فرصت‌ها مانند ابر بهاری گذرا هستند و اگر از آن‌ها بهره‌برداری نکنیم، نصیب دیگران می‌شوند. امام علی (ع) می‌فرماید: «فرصت‌ها هم‌چون ابر بهاری می‌آیند و هر که بهره نبرد، از دست می‌دهد.»

در تمام کشورهای همسایه ما، از عراق تا اطراف آن، به جز ارمنستان، ایالات متحده آمریکا به‌نوعی حضور داشته است(حال، با قرار داد تجاری و اقتصادی، و یا پیمان‌های نظامی و یا به اشکال دیگر). اکنون آمریکا به ارمنستان نیز نفوذ کرده است. ارمنستان و آذربایجان که سال‌ها در جنگ و درگیری بودند، اخیراً به سمت صلح حرکت کرده و پیش‌نویس توافقی را امضا نموده‌اند که احتمالاً به زودی نهایی خواهد شد.

اگر در قرارداد نهایی، مسیر مورد نظر (دالان یا جاده‌ای که گاه با عنوان «دالان ترامپ» یاد می‌شود) به طور کامل در اختیار ارمنستان قرار گیرد، این موضوع همانند آن است که ایران توانسته از افغانستان جاده‌ای مستقیم به عراق احداث کند؛ مسیری که هم استفاده تجاری و ترانزیتی ایران را ممکن می‌سازد و هم حق ترانزیت برای ایران فراهم می‌شود.

اما اگر این مسیر به گونه‌ای مدیریت شود که ایران را محدود کند یا روزی دسترسی ایران به آن مسیر بسته شود و یا امکان عبور و مرور آسان از این چهارراه فراهم نشود، این مسئله می‌تواند به چالشی جدی برای ایران تبدیل شود.

این مسئله چه معنایی دارد؟ دو کشور همسایه، ارمنستان و آذربایجان، پس از سال‌ها جنگ و منازعه، به صلح رسیده‌اند تا وضعیت جنگی و ناپایدار سابق را خاتمه دهند.

ارمنستان جاده‌ای را در داخل خاک خود احداث می کند که آذربایجان بتواند از طریق آن، بدون عبور از خاک ایران، به بخش دیگر خود متصل شود.

این مسیر جدید، علاوه بر آذربایجان، به ترکیه نیز امکان می‌دهد که به جای مسیر فعلی از ایران، از طریق ارمنستان به آذربایجان، ازبکستان، ترکمنستان و سایر کشورهای آسیای میانه دسترسی یابد. همان کاری که شاید ما با ارتباط بهتری با همسایگان‌مان می توانستیم انجامش دهیم، ولی به هر علت انجام نشد.

مشابه این موضوع، اگر ایران، مثلا به جز مسیری مستقیم(فرضا) به افغانستان به جاهای دیگر هم، فراهم کند، می‌تواند عبور کالا و مسافر را از مسیر داخلی خود تسهیل کند. یا اگر ایران با کشورهای خلیج فارس همکاری کند و تونلی زیر دریایی احداث کند، می‌تواند مسیرهای تجاری جدیدی به اروپا و آسیا ایجاد نماید.

تا این‌جا نمی‌توان مانع این جابه‌جایی‌ها و تغییر مسیرهای ترانزیتی شد. اما نکته مهم این است که ایران باید پیش‌تر برنامه‌ریزی و توافقات لازم را به عمل می‌آورد تا مسیرهای تجاری استراتژیک در اختیار خود قرار گیرد و نام‌هایی نمادین همچون «مسیر کوروش»، «مسیر اسلام» یا «مسیر صلاح‌الدین» و یا امثال آن را به آن‌ها می‌داد.

اما متأسفانه این اقدامات انجام نگرفت و آمریکا، بدون هماهنگی با روسیه یا سایر بازیگران منطقه‌ای، این مسیر را ایجاد کرد و بر آن مسلط شد. نتیجه این شد که اکنون ایران با واقعیت جدیدی رو به رو شده است.

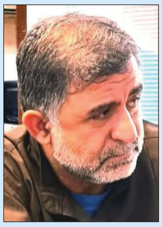
این موضوع ممکن است عوارض جانبی هم داشته باشد که احتمالا اجتناب‌ناپذیر است. اما مشکل اصلی، ناشی از رابطه ایران با آمریکا و وضعیت قدرت ایران در عرصه بین‌المللی است، نه صرفاً این جاده یا دالان خاص.

اگر این جاده در داخل خاک ارمنستان و جزئی جداناپذیر از خاک آن کشور باشد، احتمال مشکلات و دردسرهای آتی بسیار کاهش می‌یابد.

درحقیقت، درد سرهای احتمالی آینده، به طور مستقیم ناشی از خود مسیر نیست، بلکه ناشی از شرایط ژئوپولیتیکی و روابط بین‌المللی ایران است.

قطع برق؛ کابوس روزهای داغ تابستان بوشهر

مرتضی کراماتی



تابستان و بی‌برقی در جنوب، مصداق تفسیری است که از جهنم برای‌مان ترسیم کرده‌اند و آن‌چه در این میان نقل قول مردم ماست، گله‌مندی از مدیرانی است که مشخص نیست با چه رویکردی و چه هدفی و یا بهتر بگوییم با چه معیاری، تعطیلی آخر هفته را برای جلوگیری از خاموشی‌ها و بی‌برقی، تجویز نموده‌اند آن هم وقتی که مدیریتی برای نظارت بر ادارات و سازمان‌ها نیست که در ایام تعطیل، سیستم سرمایشی را خاموش کنند و حداقل در هر اداره به تعداد اتاق‌ها در ۳ روز آخر هفته، کولرها روشن است و از آن طرف این تعطیلی هیچ تغییری در ساعات خاموشی مناطق حاصل نکرده است.

خرابی سوختگی وسایل برقی مردم هم دردی است که به غیر «آه و نفرین» چیزی از نهاد مردم بر نمی‌آید. برنامه‌ریزی برای تعطیلی ادارات، فقط رفاهی برای کارمندان است و بیچاره کارگرانی که در واحدهای خدماتی هم‌چنان در آتش این بی‌تدبیری می‌سوزند و ای کاش با پرداخت مبالغی با هر عنوان مثلا ترمیم حقوق و یا گرمازدگی، خنکای درونی وجودشان را موجب می‌شدند. در نگاهی دیگر متعجبم چرا ایثاری که مردم مناطق گرمسیر برای کاهش و صرفه جویی در گاز در فصل زمستان، با نیت کمک به مناطق سردسیر در قاموس ساکنان مناطق سردسیر، برای صرفه‌جویی در برق در فصل تابستان برای کمک به رفاه مردم گرمسیر وجود ندارد و کج‌اندیش مدیرانی که در برنامه‌ریزی کاهش انرژی، دچار سردرگمی شده‌اند.

باید تجدید نظری صورت گیرد که تعطیلی‌ها با همان شواهدی که برشمردیم، تاکنون هیچ نفعی به غیر از واقعیت‌هایی که گفتیم و نقل و قول هر جمعی است و بر زبان عام و خاص جاری است، نداشته است.

«پول پارس جنوبی برای کلاس درس دیگران؛ بوشهر در حسرت نیمکت»

هلدینگ خلیج فارس امروز با امضای تفاهم‌نامه‌ای با وزارت آموزش و پرورش و تخصیص ۵۰۰ میلیارد تومان از محل مسئولیت‌های اجتماعی و هزار میلیارد تومان از محل بند «خ» ماده ۲۰ قانون برنامه هفتم، وعده ساخت بیش از ۶۰۰ کلاس درس در استان‌های مختلف کشور را داد.

این اقدام در حالی صورت می‌گیرد که بیشترین درآمد هلدینگ خلیج فارس از مجتمع‌های پتروشیمی مستقر در پارس جنوبی تأمین می‌شود و استان بوشهر ـ به‌ویژه چهار شهرستان جنوبی میزبان این صنایع ـ همچنان با کمبود جدی زیرساخت‌های آموزشی و کمبود کلاس درس روبه‌رو است.

منتقدان می گویند: هلدینگ خلیج فارس به‌جای هزینه کرد منابع هنگفت در استان‌های دیگر، باید پیش از هر چیز به مسئولیت اجتماعی خود در قبال جامعه میزبان و مناطق پیرامونی صنعت عمل کند؛ مناطقی که بیشترین آسیب‌های زیست‌محیطی و اجتماعی را از استقرار صنایع سنگین پتروشیمی متحمل شده‌اند اما کمترین سهم را از درآمدهای کلان آن می‌برند.

